

یازدهم عفو و اغماض در جرائم و تقصیرات محترم

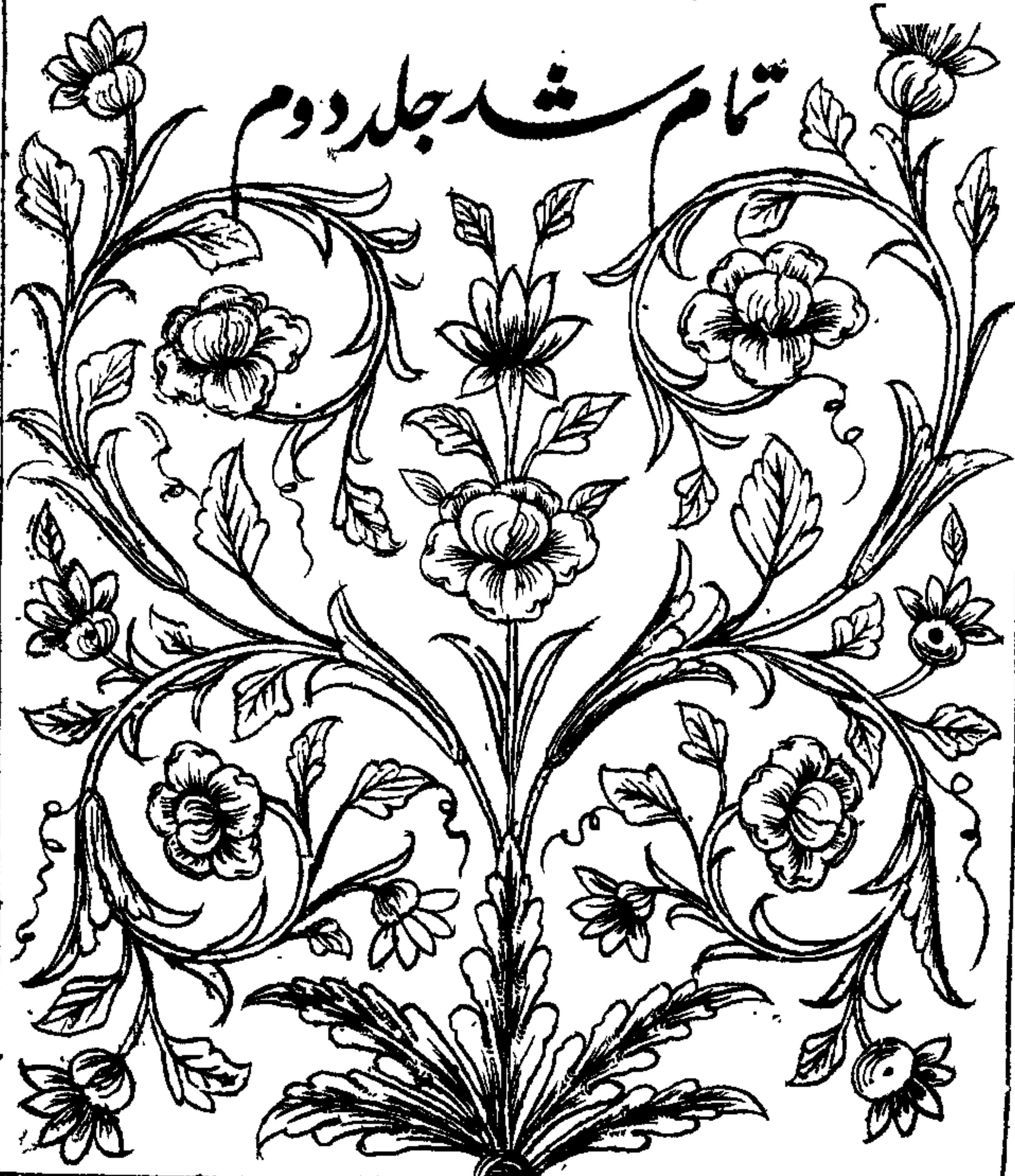
چه کتر کئے مخصوص تو ان بوداں ان مقتضیاً دوائے چند کرتا ہے تب ہوونیان اگرچہ جاوہ و قت بجز اوسرا بخوبی نظر پاشد کھڑکے پنځافت سیاست محفوظ و مصبوون تو انداز نہیں میت سراسر غبار است این پس دشت په ازین چشم پوشیده باید گذشت و در جزا اوسرا کا کتفا عینوا بطریجہ آن دیار پیو دن و لحاظ مرتبہ ابر و ساہر فردے از افراد فرمودن چه صردم بر کجا بہر چه مقناد باشند بآن روپی منی سازند و حشت نہیں نہیں اما بر غیر آنها قیامت ہست خصوص او صناع و قوای عدالت پا دنکھ اصحاب الگلیشیہ که دکلائے اگلکشیان اند و صاحب محاصلہ مرتبہ او شنے مازم ایشان وعدالت فصول و مرسوم دار و محروم انتشار آن باید کشید و تا الفصال قضایا پیش نہیں باید فرمید کہ چہ می شود و چہ خواهد گردید پا یاں کار بچو و اب انجامید و بچو و چو دس کسی مدعا علیہ خواه حق باشد و خواه غیر حق اگر وغیره فسائی معتبر کر که در ابر دعوبے نزد اشته باش داخل نکند چارہ حق ناجی معتقد می شود و اگر صاف بھر سید و معاملہ صورت الفصال یا تکین شناخت باید تا ووازدہ سال اگر تقصیر دارد اگر مدار و منقید باشد و بر اسے ترجیہ عرا لفظ سرچہ قدر حروف که بزر بان الگلیشیہ ترجیہ کرد و شو و چه قدر اشرف فرمودن باید وادو با وجود دایمیه عسرت و پر لیٹائی که مردم سنه و ستانی الاقی است باید کیم اهرا بچو و احضار حاکم عدالت کلکتہ نیا پرواب وجوی خواه حق باشد و خواه بالمل یا فقط برآگو اسے بایهین قدر علت که معاملہ مرجو کے را یکبار مشینید و باہر صورت بران اکلا دا و دا اگر چہ کو اه ہم نباشد باید اهل و عیال خود را در ابتلاء فقر و ناداری گذاشتہ دران مکان بدآب و ہوار و دو تاریش در آنچا اگر مسوم عدالت نہاند یا حاکم عدالت خود بر کے تبدیل ہوا بچاۓ دیگر و دبایس بروجیت ناچی ماہما در راجا بلکند اند و دیگر انواع بلا یا و محن و دار دکھ کے درینجا ہاگا ہے ندیده و نشینید و شاید عمر بایہم اگر گذرد املاع بران صنوال طبق متنبیر است با این احوال باید و لست که تھی فرمید و اس شنید و شاید عمر بایہم اس کثیر خواہ بود را دران بلا ہما مبتلا گشت و از امل عیال دا طحان مالو قدر کفرتن و پا یان کار خود که بچا خواہ اسجا مید و رنیا نفت اما ذنبا اشد ثقا لے و جمیع عبادو من ذلک الشروع و الاقات ایم بھیب الله عورت

دوازدهم اعتماد بر اطمینان و فعلیه معین فرمودن

خصوص ہنگامیک کئے از دست آنایا شرکاے آنہا ناس لش و شکایتی داشتہ باشد خاصہ در امور عطفہ مثل قتل و خون یا عرض و ناموس یا مقدمہ مال ابیار چہ درین صورت اسکان مدار که مظلوم باد خود رسید حق سعدی اعادگرد و باید کوئی زبردا و اریا بسکیت و حکام افضل عہیش ہر کوک ستر سیده حاضر گرد و کارہاۓ عمدہ را پس سر افگنستان بھلی ہمت متوجه اجتماع مقالات او گرد و دلیل و تحقیقات حکایت بدیع و مدعا علیہ پرو اختر مناسے افتد تھا لے و فرید رسمی داد دہی سے مظلوم مجاہد سلطنت دار و دوسری بلیغ درکشف اسرار و ہشائز ناید و بعد تحقیق و تدقیق علی میہی علیہ بدو ان انکہ بایکے افت و باد گھر کفت باشد االفصال دادہ احراق حق قرایہ و اقترویه التوفیق سحدے شیرازیتے بیت مراد مانصیحت بو و گفتیم پوت با خدا کردیم و فتحم + انصالہ گر نیا بدیگوش رغبت کس وہ برسولان بلاغ باشد پس دو ما میلنا اولیانفع المکمل تھیں الکار و لشکر علی فعائد کلایمیق بکرمه و کبیریا کہ این نامہ نامی و مصیہ گرا سے بستیار کے خامہ کشتوالسان این عاجزیستہ فیضات سنی غلام حسین بن ہبایت سعید خان بن ہبیہ علیم اشد بن سید نفیض افتد الطبا طبیا لے کجئی عغا افسر عنهم بالبنی والوی

والماء المصبوغين ساوية وفترة مطلاً من عليهما جميعين صورت انجام وخطار تمام يافت اگر حیات مستت ببيان بعون الله الباق
النان وقاناید سمه مالات ووقائع محمد امیر شاه واحمد شاه ومالک کیرناٹ وسوانح عذر پریش شاه عالم پادشاه از اینهاست
مست بیست و سوم محمد شاه مطابق سند کجز از دلکشیده پیغاه و سوم پجره کے بنویسے صلی استر ملیعه واله بربان قلم داده آمده است
الا عانه والترفیق اندیخت راحم و شفیق تر الکلام فیهها المقام یونه الاحدست وعشرين من المحرم فیهست خس و قصیقین هن را
الثانية بعد الالف من المجهة المتقدمة بیه صاحبها السلام وتحمیله

تمام شد جلد دوم



خانه هنر و تاریخ ایران و قاره خاوری کا دیکشنری

درین فصل از کوچک کتاب معجم تاریخ هندستان بخش اخیر ملکیت آمیخته است.

تغییراتی کیمیت طبیعت کا درخواست صیغہ بان صحیح بیان پر تحریر مکار تحریر نہ کیا شد بلکہ ملکیت خالص میں مطبوع کیا گیا۔

جایی ان طبع ان می خر علی کی نویس بزرگ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و شانے پا دشاد علی الاطلاق و شکر و سپاس خالق نفوس و آفاق جل جلالہ راصو صدی دار ان عرصہ افلاک د گوش لشکنیاں
زدا و بی نماک بلغات مختلفہ والسمہ شتمی با نہر اران زبان سہ استانند و گدا یاں با رگا کر ش از طبقات اعم لمبیو ضات آسمانی قنائیدا
نهانی خسر و این جہاں و سلاطین دوران را تلچ خبیث و حملکتستان و درود نامہ د وصولات خیر مدد و دشائی استان لاہک
آشیان صاحب تحریر افلاک سیر جانگیر عرش سری قلم کشانے افلاک فرمان فرمائے کشور افلاک سرافراز کو میں عارج جوانی
قرب قاب تو سین ناسخ ادیان و ملک خلیفہ خداۓ غر و جل سید الانبیاء والرسیل بجوث علی الکل بیت محمد کو لو لاک دشائی
اوست و جہاں جلد سر ہون احسان اوست وصل افسد علیہ و علی الذین درثوا نزلتہ بالاستحقاق و وجہ غایتہ علی
الاہم فی الافق اذہب اللہ عنہم رحیم فی طهرہم تھیر آؤ سید لمب ہدایۃ الحق و امارۃ تیسیر آمالیعہ د ببر ک بینا منیا کے
متخری اران آثار و متغیریان اخبار مختیہ ناند ک در کتاب سیر التناخیں کمن الثامن عشرۃ الی خسوس تو سین من ہدایۃ انسانیۃ بعد الہ
کہ این اقل الکلیتیہ بل لاثئے فی الحقيقة غلام میں بن بن ہدایت ملی خان بن ہسید علیم ابتدیں ہسید فیض اللہ الحسنی المباہیا
عفا افتہ عنہم لعفو و در حتمہ متصدیے سیری اران گشتہ و احوال ہجد پا دشاد منفترت پناہ محمد شاد یا ناسال بیت و دوم ہمد و اور
معاون سند یکزار د کیصد و پنجاہ و دو سو سو بیسے دران کتاب نوشتہ بیان احوال بگار و عظیم آباد ربانی بھو جو سویخ
آنجا ہا سدل زربان علم دادہ با نجام رسانیدہ تھیہ احوال زمان زندگا نے پا دشاد مذکور و سلاطین از منہ ما بعد شی مسوو و نمودہ
کر گھا شتہ و فتر دیگر آرہستہ آری برابر الیساے و عدو داد کھنڈ شروع بتحریر اران نمودہ ازو اہب بیٹہ منت و بخشندہ بیست
ناموں و مسویل ہت کر این اجر او اوراق راصورت انتظام و انتظام و آغازیں را پیرا یہ انجام و اختتام کر مست فرماید و زبان
چانمہ کسوبہ ایمان این فقیر قاصر ایمان سیر تقریب را از زلائق خطیبات سیری فیضیات فرمودہ پذیریا سے انوار انشار گردانہ ملی

شی قدر و بالا جایه جدید + *

ذکر معاویت آصفیا و نظام الملک که باز روگر و بهانه بیکار پرا مده بود لیسا همچنان آباد و مازمت پادشاه نمودن و بخوشندی خصت شدن و رفتان بیمهت دکن و بعض سورج باز زیگر

روز پنج شنبه سیمین هجری حرام سنه میکزار و میضد و چاه و سه چهار نیز نظام الملک که بهانه شکار و آزادی خانه خانیم گردیده در فورح شاه همان آباد چند فرستخ اراضی عیبت سنت پیرو و بعد رفتان عدهه الملک امیر خان بصوبه الکه آباد و امشی همچنان گردیده مازمت پادشاه نمود بعد ما ہے چند شنو دکه پیش نیاز نامناله ناصر خیگ باخواسے سفلگان سبک رسالت بنی و خود سپه پیموده سر از طایعت باز زد آصفیا ناچار گشته غایاب اصلاح عال او روز دوشنبه چار دهم جمادی الاول در سنه ذکوره از محمد شاه خصت گرفت و غازیه الدین خان فیروز خیگ پیه خود را خلعت نیابت امیر الامر را نه داشتندیه و پوشاکیه عازم دکن گردید و تانه ده ماہ فیما بین سجواب و سوال و لفاسخ و معاذ بر گذشت آخر الامر غبر ورت و ناچار را بیستم جمادی الاول سنه میکزار و میضد چاه و چاه چهار نیز امداد بجانب غربی بلده ذکوره با پدر و زیگر خیگ باقی شد و ناصر خیگ مجموع گشته بدت پدر اسیر آمد

ذکر حملت مومن الدوله محمد حق خان بهادر و حجج عیشان خدمت خالصه شرلفیه بعد محمد خان کشیری محلی و میخ

بعد رفتان عدهه الملک بصوبه الکه آباد تقرب مومن الدوله محمد حق خان باوج آسمان رسیده بمحب بزرین امیر کشیش پادشاه و کلمه ایگر که در باره اعتماد الدوله و آصفیت جاوه گفتہ بونزیر داینها هم اغرا صدقا بود و خدمت دیوانی خالصه شرلفیه با و مر جمع گشته چندین میزار سوار و در ساله امداد مازم سرکار پادشاه بود و میبدان غ قافت که آخر حروف ناشیش بود و مقیار سکه که پادشاه را بر او بود و هر سیح امیر نداشت چون اوچ افندی اساد بناست رسیده دست قضا روز نایچ عمرش در فور دید بثور سکه چند درینی او بھر رسیده در مرد آماسته نمود و پنج و شش روز پیشی عارض گشت ناگویان روز دوشنبه دوم ماہ صفر سنه ذکوره همان فانی را و داعی گفتہ بر حمیت آگی پوست و روز سکنه ششم ماہ ذکور خدمت دیوانی خالصه شرلفیه بعد محمد خان کشیری ختما صاف نہست بخطه بخطه میخ پارچه سرافراز سکه راافت در روز جمعه نهم ماہ ذکور هر سکه محمد حق خان مرحوم مازمت محمد شاه نموده لعطا خلعت اتفاق مهر مانی ایسپا استمال شدند میرزا محمد پیه کلان او خطاپ پدر محمد حق خان بهادر ملقب و آخر موردن عنایات پادشاه زیاده از پدر گردید و محبت پادشاه با او بجا ای رسید که می گفت اگر محمد حق خان میرزا محمد را نمی داشت نمیدانم چه طور زندگی میکند و پسر میرزا محمد اسحق خان را بطور سلاطین در حمد طفو لقیش برخخت پیش روی خلاف خانله سلطنت من نداشیم دیر و میرزا و یک مومن الدوله آسحق خان بیز مغز و کرم بوده اند و سلطے میرزا میل خان و سوسه میرزا محمد علی سالار خیگ بدرین ماہ یازدهم صفر با پسنه بحرا و میزه بآزار بیس ذ در گذشت و روز سکنه نام بیچ الاول سنه ذکوره خلعت صوبه داده مالوینه هم میر خلیف الدوله شوہر خواهر اعمما و الدوله با تعلیل ہابے را و مر شیشه غناست شد و اذ ازیز رویے که داشت قبول نمود و نعل مکان پسکر و اماکانے از پیش نبرد چحسن تردے از وسوع نگاشتہ و روز یکشنبه بیت و چارم بیچ الاول سال مذکور خلعت جبار تپار پیر قدیمت فوجدار سے پا لامبیت دیر خان مع شیشه غناست شد و روز سکنه سوم بیچ الشانی خان مرقوم خانه کوچ

ذکر سویس سال پنجاه و چارم و نهم و نهم میلادی

از شهر شاہجهان آباد بیرون رفت و تباریج بیست و چهار ماه مذکور خدمت مهرپاسنی و استقال خدمت فوجبداری دو آبر بجانی خان در این پدر زده بمعین الملک امیر اعتماد الدین خان عنایت شد و مهدیین سال روز شنبه ششم جمادی آغاز انتظام همه پسر کلان اعتماد الدین بر عرض صوبه خود و اخیراً حبیر که با استقال مطخر خان برادر خان دوستان امیر الامر بعد ساعتی نادر شاه بیانه تو خدمت شد و روز دوشنبه چهاردهم ماه مذکور حضمام الدین امیر اعتماد الدین دو ران بحصام الدوله پسر امیر منصب اضافه یافته هفت هزار اسے شد و مهدیین سال شاه دست که خدا نیز پسر خداوند اعتماد الدین با دختر مطخر خان برادر خان دوستان سبب شنبه بیست و سوم مردادی که خدا ائم انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله با دختر امیر اعتماد الدین دو ران شب دوشنبه عزادار مه سپاک رضوان اجل آمد و روز شنبه سوم محرم الحرام شروع سال پنجاه و چهارم از ما تولد و از دهم پیغمبر بیان نیوی سلی ائم طیبه و الله فور روز شد +

ذکر سویس سال پنجاه و چهارم از ما تولد و از دهم پیغمبر بیان نیوی

شب شنبه بیست و چهار ماه میشبان سنه مذکوره دختر سه از بین صاحبی محل در راهانه محمد شاه متولد گشت و این صاحبی محل دختر صفیه سلطان بیگن خاله ملکه زمانه خواهیزاده سادات خان ذوق العقار خیک است که محمد شاه بعثتو اور العقد ازدواج خود آورده بود و چون عظیم ائم خان انتظام صوبه مالوه و انتزاع آن از دست هر شهه متواترت موروثی تهعاشه پادشاه گشته از نظرش افتاد خیره سریعاً لبیار داشت ازین جمیت اعتماد الدوله وزیر شاه که برادر زن او و دیگر قرا بهاداشت آزرده می بود تاگهان باقتصاد نیک مفرغه با از پادشاه اهتمام آزرده از وسیله طمادان خان مروع که در اینجا نیز ماند بیان از دن و خدمت کوچ منوده در چار باغ وزیر نقل مکان کرد پادشاه برای خصینیاک گشته از منصب بهادرت مغربول فرمود و مخبریه این خود صدر سابق منصب مذکور عنایت نمود و خدمت دار صنگه گزداران پا خفر خان و کوچدار سه هماران پور بختیه الدین خان عنایت شد و آغزان و غیره رسالداران پادشاه بیان نیا بر حراست عظیم استخاره مقرر گشته گرد و پیرامونش اقامست گزند پاسداریش می کردند آخر بیشش هفت روز نداشت کشیده بخانه خود معاودت نمود و ملازمان خود را بر طرف نموده هنرمندی شد و در همین سال بعد عید اضحی مبارکه ذوق نوب بقدار یک گز از سمت رئیس اائل بخوب در بین جمک نموده گشته هر روز مصلی می شد که بطریق شمال می رود و قریب یک ماه مانده بعد ایام عاشورا را می بدم شد و روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام شروع سال پنجاه و چهارم از ما تولد و از دهم پیغمبر بیان نیوی سلی ائم طیبه و الله فور روز شد +

ذکر سویس سال پنجاه و پنجم از ما تولد و از دهم پیغمبر بیان نیوی که سال بیست و پنجم میلادی محمد شاه بیان

در زیر خیشید باز زده جمادی سه از اخر سه مذکوره قاضیه الة نشأه تلخ محمد خان انتقال نمود و روز جمعه بیست و سوم ماه و سال مذکور خدمت قضا برادر الدین خان بفتی هر جوچ و خان مذکور بعلای از طبقت خدمت سلطان عزیز گشت و روز یکشنبه در مهر جیسا مذکور بختیه ائم خان صدر الصد و پسر حبیله فرج سیرت انتقال نمود و در همین ماه دسال قران طویلین دآخر بیان می شد و افق ریچ جدید که بیان راجه بجهت منگه کو ایله و اهتمام میرزا اخیر ائم خیج محمد ناید منددس در عهد محمد شاه پیرایه ای اغاز و اخمام یافته و در اول سببده موافق زیج المیع بیکی شاد و روز شنبه هفدهم سوال المکرم سال مذکور بیان عظیم ائم خان بیان اذن همراه

عذریہ پادشاہ از خانہ خود گرفتہ قاصد لاہور گشت وہاں روز برائے تعاقب دگرفته آور نشہ پر ان عمارتیں ویزیریہ میں گباشے سردار صواران ملازم تو پچھاڑ پادشاہے با دو سوار و سار کتابیٹے رفواخ دیگرستین شدند دعیم امیر خان سنبھال تمام قلعہ منازل ہنودہ درست روز یا ہور رسید و ذکر یا خان نامن لاموکہ با عظیم ائمہ خان ہم لفت بو اور انجام جو دیدلا رہا بردہ نیل اسپ دیگر لوازم غایبت از سد نوا راستہ داد پر ان وزیر و ملازمان پادشاہے را صینا نہما ہنودہ ولعقت است فرمود دعیم امیر خان راحوالہ کا تاکر دو خوشند روائہ حضور ساخت و آنرا سعی عظیم امیر خان روز خوبیہ چارم ذی الحجه مذکور بشابھان آباد رسیدند دعیم امیر خان در قلعہ پادشاہے بعد چند روز مغید گشت و در آخر شوال سال مذکور قران تھیں درین سنہ گردید و روز دوشنبہ سه قندہ ہم ذی القعدہ الحرام سنہ مذکورہ پادشاہ تقریب سیر و شکار و ربان متعلق قصباتی دار بیسم ماه مذکور پادشاہ را اثر صحن خاق دنات الجنب کہ از پیشتر بود استہ داد پذیر فہ آماں در خارج بدین تضییق در محارے اکل و شرب و تنفس بحر رسیده تقدیع لبیا کشید و شب پنجشنبہ بیسم مصلحت ہنودہ روز چاپنید و صحت نایافت آخرب پیشہ بیتلخ ماه مذکور دا مل قلعہ کشته شفایافت و روز خوبیہ بیت و چارم حرم الحرام شروع سال پنجاہ و ششم از ماہ دوازدهم سبھرے بنوسے صلی اللہ علیہ وسلم روز شد ۰

ذکر سو اسخ سال پنجاہ و ششم از ماہ دوازدهم سبھرت مطابق سال بیت و ششم جلوس محمد شاہ

معزو و شنبہ سیشم جادی الاد کے منڈ کوہ سعد الدین خان میراٹش کخانان پادشاہے ہم بود در حضور بیہک کو شر حاضر گشته اخرب سہ شنبہ پیلاے ہمیغیہ محبتیہ مبتلا گردید و مبدہ کہ بہاں جہت عارض داشت تعالیٰ آخرت شناخت در روز عجیب دوازدهم ماہ دیساں تکو حفیظ الدین خان پیش لجاجاں فلمت مانی و بھائی خدمات پرمع اضافہ پیزار منصب دپاکے چادر دار سدر افزارے یافتہ پنجہ اسے د میراٹش و خانان پادشاہے شد و در ابتداء ماه جبکاں مذکور فرائیں و شقہ مانے خاصی شاہے بعیدۃ الملک امیر خان بہادر و ابو المنصور خان بہادر صفر رخیک وزکر یا خان بہادر نام نام لاموکہ اسخور در اجہہ دسیراج بھے سنگ سوانی و دیگر امر استفسن طلب حضور شریف مددور یافت باصفہاہ ہم حکم آمدن حضور رفت اما نیا ضعف سرے د اسالیش ز جاہ حکم از شش صوبہ و کھن چون ضرورتے دارع ہنودہ نہ در خواستہ نیا ہدہ کر رہت بر تحریر ملک کرنائیں لستہ اول قلعہ تر جپاہے پلے رامحاصرہ ہنودہ مفتوح کر دیبازان ان ملک ارکان از قوم نوابت انتزاع ہنودہ راجہ دسیراج بھے سنگ نعم شعبان کو دسہرہ دو دیا سیز دھم ماه مذکور میلے اختلاف الروایات فوت شد و سر اسے از روجہاے او مع دو دو سہ سہ خادمه و پاتر با جب راجہ مذکور بہستور میں مستمر کے عادت ہنودہت سوختہ با مطلع اہل ہندستی شدن لفتح سین مملکہ و کسر ثانے مشاہ فو قافی بیارے زدہ ۰

ذکر در دعیدۃ الملک امیر خان بہادر و ابو المنصور خان بہادر صفر رخیک در حضور و آمدن میرزا چھلوڑے پیش ز کر یا خان خواہزراہ وزیر از لاموک د

تجدد و دشقة مانے پادشاہے صفر رخیک کا ز سالیں دم د خلاس و اتحاد با عیدۃ الملک ندوہ خود را از جملہ متسلطان آن والاد و دان می شردو بناے قبول و اقتلع امر نکو برایا و اشارہ عیدۃ الملک گذاشت عیدۃ الملک

و عاق و اتفاق خوبین معتقد رہے که با خود حضور فرورد امیر شریعته ترغیبات فراوان نمود صدر خبک حسب الاصحار لتوانسته
اما ملت حضور درست دیده در فکر سراج جام حضرت ریاست افتاد و راجه نول را ساخت خود را که اول از نفر نازم سرگار او و از خدمتگزار
و حسن اخلاص باشد ملکه و بجهة اقتنی دار رسیده بود پهنا بابت صوبه تجویز فرموده و حینه روزی سے نیاب احضار عمال و ملازمان سرگار
و اسباب اسفار توقف نمود و عده رسیدن بدار الخلافه ناه جان آیا دل بعد انگز زمانی از وروود عده الملك پا و داد و حمله
تمشکی پیشتر قیام از صدر خبک از صوبه الله آباد کو حیده روانه دارای خلافت مگشت رسید محمد خان ایرانی را که از قبل او حاکم کوش و در
شجاعت آمیخته بود ببر موبه نائب گذاشت و روز یکشنبه بیست و نهم ماہ میکار رضوان انسال نمک و طرف مقابل علمه مبارکه شاه
بر ساحل دریا سے جنوار رسید و آخر روز دو شنبه غرہ شوال بزرگ عده وزیر الملك اعتماد الدوام بهادر باستقبال عده الملك آمد و
هر دو امیر کبیر سپوار سے یک فیل و همل شهر شاه جهان آباد گردیده وقت شام عده الملك باشرون کو لشکر بااد شاه و تعقیل قوام
سریر سلطنت شرق مفتخر گشت و در اواسط شعبان سال ذکر قصر سپه کاب والد محروم در شروع شباب روز یکشنبه ساعتی صفت
صدر خبک از فیض آباد او ده بارا و ده بارا
دیوان خانه صدر خبک حسب الامر آقا سے خود باستقبال والد میر در آمد و مرحوم ذکر را بلازمت صدر خبک برد و الدلاعی
نموده چون خوج و سوار سے او تیار وانتظار ساعت مختار بود ساعت درخانه سعی بیگ خان توقف فرمود و بعد سه ساعت عده الرحم
منجم باشے افتاد برادر امیر لاب دیده بصدر خبک اخبار نمود و صدر خبک سوارگشته و هم پیش خانه خود که قریب رسایقی
از آباد سے داشت گردید و بعد روزی سے چند اوائل شهر رمضان البیار کوچ فرمود و مع اهل خیال رو از دار الخلافه گشت
و برباب دریا سے گنگا رسیده ما بین قنوج و مکن پور که مزار شاه مادر است سه چار روز مقام نموده بی بیعنی پل از کشتهایها
رکاب فرمان داد بعد تیار سے پل راجه نول را کنائص صوبه رام خرس گردانیده خود عبور نمود و الدزا فوج برادر ساره کا خبر آباد
داده سیره راه راجه نول را که خصت میکرد و در می گفت که شمار نیخ سفرگشیده رسیده ایده حنف روز آسوده اگر صحبت هیان شما و هاب
برادر باشد خواهی ماند والا جهنور را خواهی سید آمد الدلب و شعیت راجه نول را که لپند یله سیره راه را که دنیا کو اجالیلیز
آمد صدر خبک دران روز مقام نموده مراسم عید که عبارت از رفتن مصلی و استیاع خطیبه است خبید از شکر باغه میر پاک و تقدیم
رسایید و لعیان را نمی ماند و متصل بدار الخلافه رسیده شار محمد خان بهادر شیر خبک اپر سیادت خان برادر سیادت
برستانیان الملک که خال نزد امیر صدر خبک و برباب خود امیر سے بود وحاجه تهمی نایابین و کیل صدر خبک :: سرمهزل پیش باستقبال
آمد و صدر خبک تبار سیخ که لین و قت بفتره نزد کران نیست بر باب دریا سے جنوار رسیده از جائیکه منزل بود جریده باکمال تحمل
مع خون منظیه رسیده وستا نه لیه سرکیس حوار فوش اسپ و خوش بریاق بود خصوص فوج مطلع که لباس پدن از سقلات متلوون
و سازهای نقره و اسپان و لایت داشتند و غارهای سه افیال زر تاریخی دو وضعه باشند ملائمه نقره و سلف نیمی در
نهایت شکوه با خوبی که البتہ کم از ده سه بار سوار خواه بود محاذا سے قلعه باشد ره سه اول روز رسیده اتفاقاً شیخ باری
پاریه و چه اصحاب بود صدر خبک موافق مصالبه رو بسوی برج مشن دیوان خاص که ملائمه نیست و مثل خورشیدیه در خشیده
از قلیل فرد و آمده سلام و ادبیات ارجاعی بعل آور دلمحه استاده بعد گرفتن عالمایا سه گل از قبیل طره و حمال که پادشاه
محظوظ خواجه سراج سه ملی فرستاده بود باز سوار شده و فرود گاهه گشت پادشاه هم از تماشای فوج و سوار سردار که از
برج مشن سه نمود محظوظ شد و آخر روز چه شنبه یازدهم ماه شوال سال ذکر که ساعت مختار ملازمت پادشاه بود خود یکی قلعه

در زیستگستان آن طرف جنایتی را علیه دو درجه بپاگشت دصفدرخاک سعیج و بحیث خود برپل کشته با کلاس
پادشاه تبار بود میور نموده در خبره را ایستاده خود نزول نمود و اعتماد الدوکلوزیر الملک فرمدین خان چنین بهادر نصرت خاک
با استقبال او آن خبره اول پراز مازمان صادر خاک بود فرمان داد که ملازمانش در میدان خیمه بزرگ پوشان شیشه و خیمه را برآ
رفتند که وزیر خانی گذارند مردم وزیر اول آمده دران خیمه اجتمع نمودند بعد از آن وزیر آمده در میان مردم خود تا سرمهد و ازه خیمه
دیگر گذشت و در اینجا لجه توافت نموده سعد و دسے از مقربان عده معتقد را همراه گرفته اندرون رفت صادر خاک نیز با سعد و دسے
از همده رفقاء خود که از این جمله بود والمر و من شسته استخار وزیر سے کشید چون وزیر اولید از صند برقاست و ملخصت
محسن خیمه استقبال نموده با احمد گر رسم سلام و معافقه لعل آور و نزد خیمه برکیت سند نشسته سارع توجه
متعارضات عطر و پان و گذرانیدن خوانها را اقمشه و جما پرس و اسپان و افیال لعل آمده وزیر شخص شد که پیشتر و دو صادر
ستعاقب او آید چون وزیر رفت صادر خاک در پله او بکرو فر تمام سوار شده وقت شام ادرار سعادت کو زشت پادشاه
نموده دهل حسیلے داشتگو که از عهد بریان الملک بعنایت پادشاه در قبضه داشت گردید آخر آمده شاهزاده نام کو نزوح
او اهل شهر گردید عجب شهر بود اگر چندین امر امثل صفاده خاک و عدهه الملک و آصف جاه آمده دهل شهر رئیشنده بسیج
امتیاز ملت کثرت مردم تیز شد و اکثر مقیمان شهر را معلوم نمی شد که آمدند و کجا پهنان شدند و الدبر درهم پایع راجه
جنت محل که دیوان خالصه شده بیهوده و چند سال قبل ازین مرده بود بکاره گرفته داخل شهر شد و روز چهارمین هیجدهم ماه و سال مذکور
شایه نواحیان معروف بسیز اپلور سے پیش کریا خان ناطم لایهور که اینکه سفاک بیاک بود بشاه چهان آباد رسیده شرق چنور
دکورش پادشاه دریافت و روز پنجشنبه پهروم ذی قعده سال مذکور عبید اسر خان پسر دوستی میر حمله نجفیت صدارت و عطا
ملحت سرافراز رئیش داشت و آخر روز شنبه چهارم ماه مذکور نیمی علی خان غلت خان نعمت اللهی احیینی که خطاب بدید و از
خود شیر افگن خان داشت همراه عدهه الملک بیاد آمده شهر فیاب ملازمت پادشاه و بعنایت ملحت پنج پارچه فشره از گردیده خان
الهاف لبیار گشت و در هیعنی سال و ماه شب دوشنبه پارچه سیزدهم مکاح شاپرک امداد خضری از احصار مهابت
لعل آمده سهرین ماه از شب جمهوریت و چار میستاره ذوزنبی اول یقید ریم گز در میان آخر سرچ جوت و اول جلنیین کو کب
سره الفرس و جلاح الفرس اول شب ظاهر شده تالث شبیه کاند و قریب بیت و در روز هیعنی قسم کیجا آند و از میان هر دو
کو کب در طاهر برق مغرب اندک مائل صحبویتی رفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه ذنبی که مجده ذنبیش یقید گیت نیزه مرغیت می شد
عین تاره لبسی مغرب و ذنب اول بطریت مشرق و روشی هیشنه زیاده شد و در آخر ذی الحجه مدد و مشد و شب دوشنبه
چهارم ذی الحجه شیخ سعد اقتدر بیان تن و سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور رهبر پروردز و شاهزاده محمد شاه نیزه نهاده
فرار خواجه قلب الدین هردو مدفن شدند و سهرین افقار و زهاده شنبه پنجم ماه و سال مذکور خدمت صوبه داری گجرات پنجه لهه
برادر روشن الدوکلوزیر یافت بیش از کل ضوابط مذکوره چنانچه در فتره دوم زیمان قلمداده آمده از عمل پادشاه چهار رفته از مت
چند سال در قبضه تصرف میشده بود و کسی صوبه داری ایجاد نمی کرد و مجددیار خان که از سره از زاده پاسه ایران و سا
لنسق و شیاعیت بود از خوف نادر شاه و محبت رئیاقیت شیسته آمده هنگام در و دشاده مذکور در نیمی سخنگویی گشت و بعد معاویه
زناقت صادر خاک گزید و در ایام زفاف قتش از نیارس تاخته زرسه که همایت خاک بسیار بالا بجهه را و مرضیه فرستاده بود و دلیل
بالا بجهه فوج بدرقه همیت خاک ناطم عظیم آباد و رسارام نزول داشت لبعت بگزیر شکر مذکور را مسد و دسے از سواران

ذکر و قالع سال پنجاه و هفتم مسند دو از هم

مغلیه رسید. تکو را نگذاشت گرفت و برسنے را مجرح و بیخی را مقتول ساخته بیارس برگشت چون صدر خوب از جهات او مطیع نبود و محبت نداشت با او درگرفت. در نهاده جهان آباد ترک رفاقت نموده فخر الدوله را که ناسی داشت گرفتن مسونیه گجرات بیام داده بیه آن داشت که ملاوران فوج مسلک را از ملازمان صدر خوب با خود گردیده و ساما فی بھر صورت بھر پسندیده هر عشیه را بعزم دست خود مغلوب و صوبه ذکوره را سخرا ساز دل عبادان این بھر چه از بیش برآید بیل آرد چون فخر الدوله سعی نموده است دخلعت آن صوبه را بیدست آورد و فوج مسلک را در ملازمت صدر خوب آسانیش یافته از ابتلاء اطاعت و محبت و رفاقت نادر شاه برآمده بود و محمد یار خان را می شناخت که شزاده ایست از اتش قر و غصه نادر شاه و پسر بیرون با او جهان چانگها لازم دارد از رفاقت هر باز زده را منع که ترک ملازمت صدر خوب نشد گر فلیکه که با او ویرینه توسل حقوق احسانش برگزیند داشتند هر ایش گزیدند و محمد یار خان با همان قدر صدم فخر الدوله را بهره از گفتگوهای شناخت و دست دپائی زدن امانت نکت مقدور و اتباع همیلا سے اراده او صورت گرفت و با فخر الدوله که سیچ محض بود محبت او موافق نیافتند بایدین از رفاقت مسخر جزو با وجود مظن خطر مارض خدمت نادر شاه گردید چون رسیدن اور شاه گفت از طیش من ترسیده چرا باز آدمی عرضه کر کشته شدن از دست، چون تجویی نموده بزرگی در میان نامردان منزح شمرده رو در گاه آورده امن نادر شاه را بعد ترقی او خوش آمد و قلم عفو بر جریده زلاتش کشید و بیکلر بیگنی فارس با هرات گردانید و فخر الدوله در غیبت او اسیر و دستگیر شد و گردیده بعد خراسان بیار بیان آباد برگشت و مسزو سے بود تا مرد و روز بخوبیه سفیرم ذمی الحجهین سال باران بسیار دنگل هم که و بشیر اکثر جایا بازدید و برق و رعد لشیدت بود چنانچه اندر بیان قلعه در دیوان عاصم برق افتاده دو اسپ و دو کس ہلاک و دو کسیں دیگر بیو شر و کرشند و روز دشنبه بیست و پنجم ماه ذکور بھر سه پر شیخ سعد افتخار ملعت مانعه مرحمت شد.

ذکر و قالع سال پنجاه و هفتم از ماه دوازدهم چهره بیوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طابق نہیہ بیت چمبو

روز شنبه غرة محرم سنه پیغمبر و مکمل و پنجاه و هفت بھر را خلعت دیوانی تن بعد مجید خان کشیرے از انتقال شیخ سعد غایست شد و این روز در کچھ رانشته بر بیخی کاغذ ہائے صرور را دستخواه نموده روز شنبه ششم ماه مفرزو روز شد و ہمین سال آصفیہ قلعہ مالکندہ ناز تو ایع حیدر آباد محاصرہ نموده از دست مقرب خان دکنی بحوزہ تغیر خود را اور دو بھر بیان چون پادشاه راجپان اعتماد کے برادر کے توانیه بیو و سعد الدین خان و پر شر خفیظ الدین خان، از مشتہ ملا، خواہ اعتماد الدولہ سہنوم آنہا بود خیط الدین خان را از خدمت دار و نگار خانہ که کار عمدہ و حراست جان و مان و ناموس پاک و دشمن کارند کو راست مسزوی نموده بصلح عده الملک روز شنبه سفیرم صفر اول روز صدر خوب را بیان است خلعت بیکت میر آتشی سرفراز فرمود و نهایت لطف و محبت نموده امصار توقعات دفا و داد اے حقوق نکنوار گے از امیر بیک کو ریزیان آور دو صدر خوب تیخانہ میر لشی بعده رفان و شوکت خود را قلعہ آنسته ازان، ایز قامیت خود و رعلو مقرر فرمود و بیک خاطر والد صریح چکله سکنده از پادشاه گرفته والد را بحضور پادشاه نبا برادر اک شرف کو رش بر دو خلعت خدمت ذکور دہانیده پشا و فقیر و برادر فقیر نئے علی خان و بھمین آوان مناسب مناسب بخطابهای خانی یافت و چند ماہ در خدمت والد گذانیده و خدا و اخزیاه سیار کر رہ منان سخدمت صدر خوب آمده و خدمت معاودت بطریع علم بادگر فتیم خرا که از بھر تی محل سکنی و جناب والد کا مجدد، برادران و عمر و مال ہما بجا بوده با احترام الدوله زین الدین، محمد خان بجا بھیت خوب ناظم بود

غذگور به ذهن بابت خنگ نیز قرایت متحقق بود و او خلاع هر با فتح سرچ مرصن با هم و عرب راه نهاده باشد لبعن تحقیق نهاده
هم کرد و معمام دعا بنام خلیم آباد فرموده مرخص گردانید و غزوه ذهنی قعده سال نذر تغیر برادر و هبر اهیان نت اینچه عظمی آباد بسیار
دروز رسیده بینه دهیم جادی الآخر سال سطور آپام دارالمهام مهارابجه الشرمی سند سوانح صافت را بد و هیچ رججه شنگ استونه
ملاز صفت پادشاه نموده بمعطای خلعت دریج پادچه سرا فرازه را یافت و روز یکشنبه پانزدهم ماه نذکور بنا بر تقریب تعبیب
پدر همارا ج نذکور که حسب الطلب بحضور آمده بود و هم برآمده اورین اوپشیں پادشاه بوساطت خود وزیر الملک ایضاً الدو رز دیک
سرکار افاضه بخوبی اور رفتہ دن ساعتی نشست مفترض بخیام خود برگشت و آخر روز همارا جهه نذکور بخوبی و زیر بسیار حصول ملائمش آمد و
شب شنبه بیست و سه قدم رهیب سیدرین سال هاییون بخت برادر محمد فرش سی عظیم اشان انتقال نموده در چواخه خواهی طلب الدین
چشتی مدفن کردید و روز یکشنبه بیست و سه قدم شعبان هیمن سال فوجداری کو ایمار ایجاده الملک بهاد راز تغیر خضرخان صوبه دار
کشیر نصف رخک بهادر از تغیر اسد الدو ل اسدیار خان بنا در انسان تخلص عنایت گردید و این اسدیار خان دست گرفته
و پیرمه اور و آن عدهه الملک بود و هم لیسته اور بمحابرہ نزدیکی کیک پالاند ببردو امیر سجا
خلعه مرمت گشت صقدر خبک برادر خاله اوزاد خود شپر خبک رامع فویح از مغلیه و هنده و تاقدح حاجت برای سید و بسته آنجا
قرستاد دشپر خبک در انجاره سر اسد را که صرمش جان عموکردن گش آنجابو دل بعد و پیمان دروغ مستمال کرد و طلبیده بسته ولعد
آمدنشن با او دعا کرده مقندهش گردانید و سهلان ته در انجامانه و تفریح نزدیکات آن بلده بخت تغیر نموده افراسیا خان
را که سپه از رفقا سے صقدر خبک بود حسب الامینیات صوبه نذکور گز اشته فرو معاودت بنا هجوان آباد نمود و آخر شب
شنبه هفتدهم ماه سپارک و مدان سال نذکور عظیم افتخار که ازید نه در قلعه پادشاهی بجهویس بود رخت زندگانی بعالم
آخرت کشیده و با مشاهد واقعیان خود نمی تکی کردید و دن ساعت از زر و نذر نذکور برآمده نعش اور اور خانه اش آور وند اعتماد الدو ل
سیابر قراحت قریبه آنچه از حجم مردم سیار و ران مکان که حبکش افتاده بونبار آمدن وزیر روماد اتفاقاً ان مکان
نه خانه داشت بسبی کثرت بار مردم یا نیابر بسبی از اسباب خوبیه سبقت آن ته مانه فرو نشست و وزیر و اکثر مردم نیابر تا خیر
در آجال خان چخونه طامند و لاش اور ابرده در جوار مزار شاه نهاده میگش اسپر دند و آخر یاره ذه بیعنه سال نذکور قران
حسین در اول بیج نیز این و نیابر رجحت بار دوم آخر یاره صقدر رسال پیجاه و هشتم از ماهه دوازدهم هجری و مارسوم نیابر
است که ته آنرا بیع الثانیه پیجاه و هشتم از ماهه دوازدهم در آخرین سبک شد و هشتم یا هیبت ذهنی را بجی سال نذکور سلطان
اعزال دین پسر کلان هنگزاده فوت شد *

ذکر سوی خ سال پنجاه و هشتاد از ماه دوازدهم هجری که سال بیست و هشتاد میتوانست

علی محمد خان رویه دیک نام او نیابر بعیضه نهاده بیست و صحنی احوال گشته شد این سی هنریان و غیر آن ساخته در دفترهود نمکور
شد اگر چه پراهمی و پر درد و افغانی فی بود و هم بی او هم کذک اما بهره از شجاعت و لیاقت سرور سے داشت و غلبت
و آن ام طلبی وزیر الملک اعتماد الدو ل کارها سے بور و نقی کرفته با واج اقتدار رسیده محلی از احوال و هبایب عویج او بخارج قهقار
و اقبال اذک اول بطور جایه دار این مهارم عمال صوبه تهرا د آباد دیلا د فورح آن بوده لند جان فشانی و نیکو خوبیه میتوانسته سود دار باشد.
حکام هند و ران دیار صاحب نام گردیده ته ده ملار منت عطفه استرخان و فریض الدین خان که از طرف اعتماد الدو ل میگشتند

و حاکم باقیه از مراد را با داد ببوده اندزندگانه فرموده و پیر عیاوه و حشم او لعید کشته شدن سیف الدین علی خان مظلوم برادر امیر الامر اخیین علی خان شهید مرحوم نباشد اینکه روزهیله ندکوریا عظیمه امیر خان در قتل سید مرقوم رفاقت حاکم مراد آباد شرکیه بود و هملاطه نمود افزو و در و شناسن و زیر و صاحب نسبت دجاگیر و حاکم بعض پرگنا ت آن دیار گردید چون صاحب غرم فاراده بود بس قدری و تدبیر در قصیر محالات قرب جوار کوشیده بطور ایجاره از جاگیر و اران آردم طلب و وزیر سپهی خبر داشت اور وه اقتدار یافت و فرمد از دین خان و عظیمه امیر خان که از شجاعان زمان و حاکم باقیه از مراد آباد جاگیر و زیر بوده اند در گذشتہ بالالم آخرت سقنه او بنام افغانی در زمرة آنها صلت نموده اکثرے از رو ساسه افراد ندکوره را با خود پیش گردانید و افغانه فراخ قندیار که از خدمات افغان ایران آواره داشت ایبار بودند با شتمه افغان دوستی ارجوی جوی پیش او رسیده ملازم گردیدند و علی محمد خان بحقیقت و رسیده در وام مشته گشت چون اقتدار فراوان یافت وستی سلطنت و نهادن همت و اتفاق و استغراق وزیر در شرب مدام و سبب تقریب لفغانی گل انعام رسیده ضمیر او مترسخ گشت تقد و رزیده سر از اطاعت والکدار که سرکار و زیر چند وزیر راجه هزند را که از قوم روژابو دنایب صوت ندکوره گردانید و شباب حرب از قبیل توب و بانهای سیار و دیگر یا یچلچ از سرکار خود داده حکم بگندید آشتن فوج هر قدر که خواهد دو کار داند و اده با انتظام صویه ندکوره و محالات قرب جوار و تنبیه و گوشمال رو رسیده برسیده و دیگر سرکشان ماسور فرموده راجه هزند به محالات متعلقة خود رسیده و فوج اینها ملازم هنگفت باشان موقود رکان غزو و حکمرانی پیش گرفت رسیده بسطو و بقیتنا سه شعور پیغامهای اطاعت و القیاده داده عذر تقصیرات و اندک تخفیفی در معاملات ذمیه خود رئ خواست هزند نظر بکثیرت فوج و حکم وزیر و اسد اعانت از وظیمات اور املاق بمنی پذیرفته و با اور تمام کاوشن و فکر برآمد هفتاد و این بیخ وین بود رسیده حال بین هنوال و بیده باز فقا و روسه قوم هشداره بخود چون افغانه اکثر صاحب جرأت و بیه باک و دلخیل نمیدارد و تغیر حمله که چالاکیه هم باشند هزند را با خود در کمال غنا و وحدادت رسیده علی محمد خان را هشداره بخیگ او نموده درین باب بهمہ بجه استان شدند خان مرقوم مستعد تعارف شکر دیده شکر آر است و بخیگ راجه هزند برقاست از نیز صمیمی هدایه داده اند گشت و از جای خود رسیده مقابله گردید چون ملا عکرین قریب گشت و خداون فاصله و میان نامند نهند و آن که در نبیه حسن و قبیه تاریخ بوده تاثیرات احرام عاده که دنیا کوون و فاد بلکه در اعیان ریستگاری و نجات آخرت برابر با خانی کائنات رسید اند هزند بوجب حکم بر هنمان تنجی شنطه تاریخ موعود مختار گردید خیگ در تعلیق اند اخته گر و حکمر فرود سکریه تو پاچیده خواست که ایامه معده ر رتاریه روز بی عود ببلطف احیام آمد و رفت سفر او رسیل گندانه رسیده بین جیله مستشعر گردیده چون هر دو شکر نزدیک بوده اند بشی شهرت لازم است و ملاقاتات پاراجه در صحیح آن شب داده هنگام سحر شکر و سواره اخود آر است و ساخته از روز بی عده بر شکر هزند که غافل بود رسخت د آن هر دیگر در پیش اضمام هسته عال داشت هر ضیغیر و رو دشک افغان قریب شکر باید بزبانش بود که امر و ز تاریخ خیگ و سواره ای مانیست تا فوج رو جیله رز شکر در آده فه را زنده هنود و جنودش همین جواب بزبانش بود که امر و ز تاریخ خیگ و سواره ای مانیست تا فوج رو جیله رز شکر در آده فه را زنده هنود و جنودش بر آور دند در پایان کاره ایشان موئی رام که بحسب جمال شترت درشت با احمد و دسپه از محل امان سوار شده راه آخرت گرفت و هر متمد در پیش نگذاشت خود که نشسته بود بیون برخاستن و گامه ببرد هشتمن بر اثر پسرفت و علی محمد خان اینجا فراوان وقارت بر لی پایان بدست آدمه فتحه و دکمال علمنت بنهایت شهوت همگشت و اقما الدلوه بیه شرم و خیگ بتدار کش نپرداخته زن خود شغل پورسے لامع پس کوچکش معین الملک که بپرستو مشهور بود بجهانه ممتاز بیه مکه خان

در عین در برا که شعله پور سے بر بجهه بود یا صد و در سے از ملار مان خود بسوار کے لشتنی آمد ملازمت پیغمد پرسش نموده بالگزاری
و معامله را انقضای داد میگویند که با دختر افغان ذکور نسبت معین الملک هم مقرر شده بود ولیما از بخلج دارد دواج او جنپس سنبه عزش
خلاصه ازان زبان سر اقدار علی محمد خان مکیوان رسیده مراد آباد دبیله و انزو رویداد و من گذه و سنبه عز امر و هد و عزیزه
ملک اک آن قلعه هست آهسته در پی تصرف شدن آهه قریبی چل بزر افغان در وہیله ملازم کمالش گشته و مراز مرد و اقتدار زده بگی
عهدت الملک صندوق گیب سجنور رسیده مدار علیه سلطنت گردیدند پادشاه را بر مفاسد و جو دافغان ذکور متبیه ساخته و داشت بر تقبیه
و هستیمال او نمودند پادشاه فیصل مخلصان پدیرفته آخر شب شنبه ساعت قبل از طلوع آنای بیت و چار محرم امیر اتمال
ذکور رهانع دلو برا بجهه گوشمال افغان مسطور اعلام نهضت بر افراد شاهزاده نقل مکان نمود و بعد از قضاۓ سینه در صدر
از اسما کو چیزه بر دیار سے پیندین و از اسما دا سنه نزول املاک نمود و پوزجیمه بیت و دو مصروفات فان
بهادر خود القمار خنگ خان سے ملک زمانه را بعوبده ارسان و قلعه دار کے دارالخلافه شاہجهان آباد سه افزای نموده بعدها
کاتبی لمبوس خان که در ان وقت پادشاه پو شنیده بود و عنایت شنیز احتمال خوشیده و خان مرقوم آخر روز را زنگ کو چیزه
شنایش بتصیل دشایجهان آباد رسیده روز شنبه بیت و صدم ماه ذکور دامن شهر و روز شنبه بیت و ششم دامن قلعه
سوار که گروید دیگار خود شنیمال ورزیده پادشاه اول ماه پیسع اث فی ورسنیل در او اخوش بقصبه بداؤن رسید علی محمد خان
تاب خنگ پادشاهی در روز نمایه بقلعه بن گذه تحسن جسته و افراج پادشاهی تسلیه راحمراه نموده منتظر فران بود فاعل الدو
فائز خان بهادر قائم خنگ خلف محمد خان بنا، غضنفر خنگ بنیش از دارالملک خود فرنگ آباد مع فوج بسیار در شکر پادشاهی
رسیده بوساطت وزیر محصول کویش پادشاه غنیم گردید و راجه نول رئیس ایوب اوده ر ملازم صندوق خنگ بود با خواجه
و رساب شایسته حسب الطلب آقاسه خود نیز در رسیده چون در میان نکره شاهی بود و راجه نول رئیس نادنگره بود و خان
میز رفت که علی محمد خان چون دشمن چنیخ خود صندوق خنگ را میز داند و وزیر هم با اتفاق دهشت شکست نهاد کارهای
صندوق خنگ سے خواهد بسیار اینگام ببور راجه نول را که کیفیت نزدیک بقلعه خواهد آمد افغان مرقوم راجه نکور را تهییه
در ان طرف قلعه با او محاربه کند و پشم زخمی براجه نول رئیس رسیده موجب هن صندوق خنگ گردید این صندوق خنگ از پادشاه هستیدن
نموده با خواجه نو زیده استقبال زیده زل رکنست و او را همراه خود گرفته در کمال کردن فرمان نکرد و زیر لشکر گاه خود رفت و راجه
نول را ایند ازست پادشاه رسیده اول عطا یابدای خاطر داشت و آبروی خود با دهانی القصمه چون وزیر بلکه
شخیز نفاق نماید یا آنها تمدید پاک علی محمد خان با وزیر نموده بود طرفت او را علی ارغام عدهت الملک این صندوق خنگ گرفته در باطن تقویت
او میز نموده سه دوامیر ذکور میهم و پهیله را با اختیار او گذاشته اجتناب از اسکار اصلاح شمر دند وزیر داسمه عفو تقدیرات افغان
ذکور گشت آخیر روز جمعه سوم جاذبیتی ایادی سنه یکهزار و یکصد و پنجاه دهشت بجهه دسته ای او را بسته ای چیزیده بدل
پادشاه همراه خود آور و پادشاه پاسته خدا و زنگی کرد: اون دسته ای او وزیر داده فرمود که این را والشنا فرمودیم و مردم پر که ضبطی
اموال و هبایب تکه های امور گشتہ ذخیره خدات که برای خیچ سپاه فراهم کرده بود بسیار بیست آمد و بیست توییا که کم و نقدی داشت
غیر غله و منضره قوب و گیری همچو گیر قلیلی که نزد بقایم خان امامت داشته بود طلاق گشتہ و خل هنگار پادشاهی گردید و روز
شنبه چار ماه ذکور پیشیز چیزه بجهت شاہجهان آبادر و از این شد و پادشاه همچیت نمود راجه نول رئیس خان نیگش هر چیز شسته
بجا ہے خود رفعتند پادشاه ہم عنان فتح و نظر اول روز پنجم شنبه غرہ جادے الآخر سے سال ذکور رهانع آخر برج و سد و ملک

شاه جہان آباد گردید

ذکر فوت بعض امرا در سال مذکور و بعض سوانح دیگر

در آغاز ماه محرم نوزده شنبه علی خان مر حوم بی محنت ق رفته در استان قدم شرف د فون گردید و روز پنجم شبینه چهاردهم صفر اشرف خان پس از کلان نمیرا امر اصم صمام الدوّله خاندروان انتقال نموده و مقبره پدر د فون شاه روز یکشنبه هفدهم ماه صفر نوزده شد و دفن افتخار مادر بیان اول سال مذکور اسدیار خان مر حوم انسان تخلص بر حست الکی رفت و نعش او را با کبر آبا که که مولد و میهن او و آباش بود و بوده بخواک پسر دنیار دنیکو کار بوسیار بیو و بیادی ملک اسلام اشتراطیع موروز فی داشت و شعر لغای در تسبیه خود بوب می گفت پرستیگر سے عدۃ الملک او و جعفر علی خان که این عزیز یهم ازین قبیل و با ولد مر حوم بسیار آشنا بود و موتمن الدوّله محمد سحق خان دیگر شخص دیگر که این وقت نام اور ناطق نامد ملازم است پادشاه نموده او و سحق خان در اول روز ملازم است پنجه را سے دشمن دیگر چهار پنجه را سے شدند جعفر علی خان رفاقت عدۃ الملک گزیده ترقی دیگر نکرد و سحق خان بآسمان تقرب پادشاه و اقتدار رسیده و ذکر شد گذشت و اسدیار خان یهم نافی صربیه او بخشش پنجه را سے منصب و باشد الدوّله محظوظ صاحب باہی و سرتیپ گردید در ساله اول پنجه را سوار بیان غشم شمشیر طازم پادشاه سے شد آخر عدۃ الملک به کینه آنکه چا مشل جعفر علی خان و دیگر ملازم اتش در کاب خاند بعد عود ازاله آماده و گرم نمودن صحبت با پادشاه مراجع محمد شاه را از وسخوت ساخته رسال شمشیر را غیر بطریق کنایه داد و جو دخوبیا سے بسیار ازین حرکت مطلعون خلاائق گردید حالات خوش از اسد الدوّله بگوش رسیده و بثبوت پویسته از اجله کی آنکه ماجب که عبارت از چوپان است کیصد و چهل نفر ملازم بوده اند و پسروز یکشنا دس سهمه وقت بتویت بر در دلت سر را سے او ما فر سے بو دند باین طور که کیا و ذر کی جماعت دار با جماعت مذکوره و روز دیگر جمائے دار دیگر با وجود این جمائے جماعت مذکوته از جمیعت مردم و شور و خوناکه در حضور امرا کے معتقد و امر کے غیر معتقد را این زمان می نانیه ممنوع بوده اند و فقط بر اکنام و وضع ملام که مردم حمل بردن ات و بخل اذ نایند لازم داشت و با نجبا پر خود در مرتبه اداره از و بودند سلوک مصا جانه و برادرانه می نمود و بحر صورت مردم از خوشنو و بوده اند رب اعفرله دار حمه این دور بیان از خانج طبع او بیاد بوثبت اتفاق در باب ع که با صنم شفیق یه باید زیست و گذنها بی رفیق می باشد با یزدیت و انسان این بزم جاسے شکر و گل نیست و یک چه بطریق یه باید زیست و ول الظیما که قصبه شیخ و شباب باید گفتن و گشکوئه نان و آب باید گفتن و انسان تا مرگ گفتگو ناید است و انسان برابر خواب باید گفتن و روز دو شنبه نوزدهم جمادی سنه مذکوره خبر رسید که دوازدهم ماه مرقو مهد ندوشند زکر یا خان ناطم لا چور ازین سر که غرور رفت ہستی بریت و ذریکه برادر زن زکر یا خان بود این پنجه را شہرت نماده میر پیچے خان پس از کلان زکر یا خان را که خواهیزاده وزیر و دامادش یهم بود در خاہ پر بہانه دیدن پدرش اس خان روز از پادشاه و حضرت فرانسیس داور روز شنبه بستم ماه مذکور اول صبح کو جیده بیچارہ استعمال بلا ہم رشتنا فتہ بیجا سے پدرشکن گشت و بیت و دوام پنجه کو ز مسشو و شکنہ وزیر در مائم نشست و بعد اتفاقا سے رسوم تشریت روز دو شنبه بیت و ششم ستمبر پادشاه رفت و آخر خان روز غلام محی الدین خان صاحب خدمت بیوتات فلعت رخصت بیان رضبل امہوال زکر یا خان یافتہ بلا ہم رفت و در روز شنبه نهم شعبان سال مرتو م اللصلحت صوبیہ دارکه لا ہم و ملکان از انتقال زکر یا خان بوزیر اممالک اعتماد الدوّله بی محنت شد و اذ نیابت صوبیہ پا سے دکور ب پر ان زکر یا خان خواهیزاده ایشان خود تقولیں نمود آخر میان هر دو برخصوصت اسچا میسدا

شاہ فواز خان میرزا پہلو رے برادر کلان خود بیکری خان را مقید ساخت سیکھے خان بعد چند سال بحیثیہ خود در خان طعام و پنهان گئی از مستحقی خان کے برادر ہی اول بودہ اندر ہائے یافت و باعانت بعضی مخلصانیں اس پنے سے بست آور نہ سمجھ لگائی اپنے ذکر از لاپورگر بیتہ در صدد و دایام بشاہ جہاں آباد رسید و از جمالت سیچ کارگے خود جا مہازنگین کرنے ملباس فقر و برداخک نہ لست بر سر نمود و جانے کے برخی شهر ساخت و آڑا پیم بارے نام نہادہ بہر کے خود تکیہ و شیمنی مقرر کرد چون داما دوزیر و صاحب ہم وزری و صند نس از فقائے او نیز پیر دے اونمودہ ہمان لیاس پوشیدہ و بر فقر لیا سے قناعت در زیدند و شاہ فواز خان سید پساد کا مکوہ سہر دو صوبہ مشکن گشت و روز و شبینہ شانزدہ یہم شعبان اسدا اقدار خان برادر کلان عحدہ الملک در کبر آباد بر حمت ایزد سے پیٹ و وقت لفصن شب پیشینہ نہم شوال سال مذکور در خانہ شاہزادہ میرزا احمد بن محمد شاہ پادشاہ پرستے متوالہ شد ۴۷

ذکر سو اربعین سال پنجاونہم از ماہ دوازدهم محرم رے بنوے مے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے مطابق ہست بساں بیت و خصم جلوس محمد شاہ ۴۷ ۴۷ ۴۷ ۴۷

روز و شبینہ بیت و هشتم صفر سال مذکور نوروز شد و در ماہ ربیع الثانی سال مرقوم غلام مجھ الدین خان کے برے پیٹ اموال پیڑیا خان رفتہ بو در پسر اش بیٹی اسیاں و اجنبیاں و قلمیں نزندگی نام ضبط کیست زشت خانہ ان با بریتی تیموری است حوالہ اش نمودہ بو دنخا آورده و حضور کند رانیدہ ابوطالب کے پاگلی جبار دار و اضافہ منصب ہزار سے سرفراز شد روز جمعہ میرزا ہم جادے الائے بہر و زخان خواجه سراۓ محلی پادشاہ نماز جمیع خواندہ پہ خانہ چل خود کے عبارت از پیشینی است دا مردہ بو دبیر کا آوردن زن اود وادن بی پیر خود کہ مذکور براو عاشق گئی و آن زن بشوہر دیگر راستے بنو و رفت زن بیچارہ بیا در افتتاح می نمود و خواجه سر کا قریب مذکور بہر کا آن بیٹے پیر کہ مرشد سر شیو دصیفہ عفیفہ راجبار بران کا رسم فرمودوں طریقین مجاہدہ را از حد ببردند پر آن نیک زن از خیرت مانع و مرا حم شد خواجه سر کا بکار بغیر در اقتدار امارت و تعریب خود لفت و شدت نمود مرد صاحب غیرت تاب سفا ہست خواجه مذکور نیا وردہ بر حفظ ناموس خود آن دن بک بیت نام دنگ کے بزر خم جلد بر از پا سے و را آور دو بچکا نہ اور اکہ ہمراہ بو دنیز بھروس ساخت و آن مرد غیور از دست ملازمان خواجه صغر در بیار آخرت مظلوم شتا و بہر و زخان را بھروس بہر ملکے سوال اش افگنیہ اور وند بعد ساسعیتے می خود رفت و در مقابو خواجه قطب الدین مدفن شد لر اقمه پیر و خان را نشنا سم کہ بکاراہ بزندہ رہر و کم شدہ را راہنمائے بیتمہ و در ماہ جادے الائے شب جموجا مانع و جیہی خان خواجه سر اسکے و آر و قہ باور چھانڈ شاہ سے آخر شب و صنو نمودہ نہماز سیخواند ناگاہ غنی عارض گئی دیک ساعت رخت ہستی بیت و خدمت مذکور بہر بچکا نہ پاے او مفروض گئی اول روز جمیع بیت و پیغمبا مذکور پادشاہ بہر کے سیر پاخ تاکلشور و تشریف فریضت براہی میرزا محمد احمد خان سجنما کو دلہ خدمت چوکے خاص از انتقال خواجه بہر و زخان متعوق تجویز نمود و اوتیلیات این ہنایات بجا آور وہ روز کی شبینہ بیت و پیغمبا کہ پادشاہ میرزا خواجه قطب الدین بسیر و تماشافت بعنایت بالا سبب باہت خدمت مذکور سرافراز یافت و اول روز کی شبینہ پیغمبا میرزا خواجه قطب الدین قلعہ سبارک شد

ذکر غشافت عحدہ الملک عوام جو ارجمند دنیا و عجیبی نر خم جلد پادشاہ و خدع روز افرون جان ناظر

عہدہ الملک کے دلیاقت اسوسیو دے از جمیع اشائی اقران و در ترسے و اشت احمد سے را در پلہ جمہر کے بلغہ و بر اینی پیدا

و سر برآمد و میزد و سکا را پیش کی از بام خانه خود افتاده نبدرانش پیشیده و صدمه عظیمه با درسیده دست چشت ہشت آنچه
در اس گردید و صبه یافتن سرت ہم طاقت آمد و قیمت در بارو استادن بحضور پادشاه و رخود کتر یافته خوشیعن رامن و رویید و پر ان
را اور از زمانه است، و نسخه جواب در سوال کارکرے خود را بلایت تقرب پادشاه بعد تو الملک پسر ده فارغ ایمال در خانہ ڈاشت گما ہی
بعد افسوس کے پر بارے می آمد بنا بر قلت طاقت استادن سمل زمانہ خاص بروجہ زفست می شد و صدر خیگ خود منحصر بحد الملک
و گوپا ایش بیان بود بنا بر مقدمات مذکورہ اقتدار عمدۃ الملک بجهت ج فلک دو درسید چون اندک تیز مفریز بیاد آشت و بایاد شاد
از استد اقتدارت بدلہ سنجی او را میسر بود و تقریبین پاس ادبی کے امر ارا باملوں باید بعلت نبی آور درین ولا کے افراد اقتدار بھر سانید شیر
از مشیر بیبا کیما می نمود و در انجام سلطانیب و پر بارے ملتات خود ابرا مها نموده مبالغہ را ازد بدر می برد و سخن الدو لہ
سمیع سخن خان بھادر و برا در لش را با آنکہ شمول غمایت پادشاه در بارہ آننا برا بربلاطین مید نہست اما بحققتا اینکہ پر شان
و دست کرفتہ او بود و نیطر کہنے دید سهر شاه ببر کافزالش قدر احتج خان داقدار و حمایت و حراست او واخش و ملت خاہر
اسحق خان با شجاع الدین جلال الدین حیدر خان بھادر برا در خیگ پر صدر خیگ هم قرنموده عمدۃ الملک را از طرف خود بجهت
سر ایام باب شاد رے کتھنی ای اخترن کو مرقر ساخت و صدر خیگ این شاد رے بارکان زنیت و غمایت کر و فر تم از
ذخیر شنود سے خود ہم براست اس تر فناسے خاطر پادشاه نمود از بباب شاد رے مذکور تیار کے یکنار و خیگ صہب بسوی
لغزه بو کہ در پر قنخانہ ہموہر فرستہ تختینا ہیں بوسے کمتر از صدر و پیغمب خواہ بود عمدۃ الملک یکنار از پادشاه خیگ گرفتہ
بلاغات سلامیں مقید و مسید گذہ رفت اکثر کے راویدا نیکار احتمالات بھر سانید و مرجب بدغشگ مزدم خصوص بد خواهان عمدۃ الملک
گردید و بھر سوت مراجع پادشاه را آخر بآخر اخراج تمام از طرف تمام عمدۃ الملک بھر سیده به خواستے او در لش رسخ یافت او
در احمد آن نامہ نمایم و ببار ای می که زانید تا انکل عمدۃ الملک روزے اهلاء بعین مقدمات بایاد شاه اسخن نموده بخشن طول
و پادشاه را احتماع کر کر ان گشت گفت عمدۃ الملک بھادر باز روز دیگر عرض خواہید نمود عمدۃ الملک گفت دو سکل کل ایست باشید
پادشاه صبه کرد و بعد آن فی باز اعادہ بھان سخن نمود باز عمدۃ الملک ہمان جواب داد تا سہ بار ہمین چیزیں از ارام بعلت آمد خواہ بسرا یک
کہ اکثر نیک و صدق کج خلق می باشند و روز فرزون خان ناظر کر دین چفت از دیگران مشیر و خدمت نظارت پادشاه ہے و بند و بست
اکثر ایوب ده تھانہ و حرم سر سلطانی باد مفوض و غلام پیر ایکاداحدا محمد شاه بود دلتنگ گشت زیر زبان گفت اما این قسم کے عمدۃ
سیم شنید کہ ہمین امر و زقصہ میوہ زنان ہم سایہ را ہم با یاد رسانید عمدۃ الملک برآشنتگه گفت غلامان را چہ بیار کو رکھنگ کے
عمدہ ہماسے دو لوت و اس اطمین بھلھنت پنیر چیزیں داد جواب گفت کہ اگر غلام میم غلام پادشاه ہمیں... غلام دیوار عمدۃ
پادشاه گفت کہ اگر این ناظر است غلام بدر بار خواہد آمد پادشاه استوار او نموده گفت خاطر شما غریز است اچھے سر من شما ہاش
ہمان قسم خوابید شد عمدۃ الملک عرض نمود کہ اگر خاطر غلام نیکان حضور منظور در تردد خدمت نظارت نیکان غلام غمایت شود و غلام
لائے را از عرض خود بایین کارکنار و پادشاه قبول نمود عمدۃ الملک آداب غمایت بھا آورد و مخصوص گشت و اگر کہ خان خواجه
را کہ دار و نمایم دیو اسخانہ اش بود خویز نموده امید و ایین کار ساخت اما پادشاه در لفڑ افتاده باناظر روز افزون خان گفت کہ مر ایز
دست عمدۃ الملک در بیان احوال زندگی و مشوار بود بسیگ کاہ سند و بست نظارت ہم باعتبا رشان رو دزندگ کے متعدد و مسن
بطور مقیدان خواہم بود او گفت اگر مر پسے پادشاه باشد تداکش اشکا بئر تدار و پادشاه گفت اگر می تو اند شد دزگن باید کرد
کہ بعد رفتن خواہم بود و بست نظارت بست ایشان باز پیچ نمی تو اند شد روز افزون خان در کلاش شخص کے قایقش تو اند شد

افتاده چنین که راجستن آغاز نماد و بامتنانے خود گفت او برا در خود جواہر نمای را که پیشتر ملازم عده الملك روت ناس را دارد و بود و باز زندگ جهاز شده گاه و گاه بیسے کشتن اور اب ابرادر خود بطور تسلیم گفت بخوبی زندگ زو پر سید او ببابالغه قائم نتوں نمود تبراه برادر نزد ناظر آمد و با پرداز تهدید کرد ناظر اور او رنید و بست نظارت گذاشتند مادر ساخت که سپر کاه عده الملك داخل دزواده دیوان مجلس شود کار او را باتمام رساند آن بدجنت که خود براين کار حکم لبته مستظر فرمود در کمین نشد روز چهارم بیست و سوم تویی ایجوسال نه کو را ول صبح عده الملك خاصه بیسے همین کار پیا وجود انکه روز دربار بزود گاه خان را بهراه خود گرفته پیا برده بیند خلعت نظارت و حضور آمد روز افزون خان آن کینه در زشت سیر را بر در دیوان خاص منع از اغیار جاسے داد و همین که عده شماط جمع از علقو ملازمان خود را آمد و داخل در دیوان خاص شد آن بیه دین پر کمین از پرسن پشت عده الملك برآمد و چنان جم ہر بر تھی گاه آن سید بگینا از دکه بچڑو آن ضربت بمحبت حق پیوست و مردہ بزرگین افتاب و غشن آن مظلوم برپائیکه او افگینه در حیلیش آور دند و صردم چوک کے پیسے ضبط اموال سہرا و لاشمش آمدند سپاہیان ملازم سرکاریش مانع دفن لاش و بردن شایعی خانه اش پسر کار پادشاه تا اداء تختخواه خود شدند و دسے ملیخان برادر کلان عده الملك دار و نه فیلمخانه شاستہ ہے و عبدالحمد خان دیوان خاصه و متن و بیرون خان و نعمت افتخار خان و اکثر امرا و امراء زادگان و اقربا سے آن مرحوم کبر اسے تجھیز شکنین تعریف و تسلیمه باز نامد گان خانه اش رفتہ بوند بکیر ملازمانش آمد و کے مجال برآمدن از انجانه شست پادشاه سیخواست که پہ اموال وہ ایب او را برده تختخواه ملازمانش ہمہ ہے و حکم القتل و ازدند آنها می نمود ایکین ذکر سے پیشگان قبول نے کر دند آخر صدر خیگ در میان آمد و مرید خان بہادر دیگر سید کے بلال افرستاده طلب تختخواه ملازمان اوند مخود گرفته در خواست دفن کاش او نمود بین ما جرا چهار روزگز شسته لاش آن مرحوم اندک تعبیرے و بوسے سہرا نیا نہ بود ملازمان ناس پاس او و پادشاه حق ناشناس کار باینجار ساییده آخزاد اسے تختخواه پیج اعیان اس و قرار یافت و ملازمان عده الملك مرید خان و سید بلال ایتا اد اسے تختخواه پیش خود رہن و دشته رضا بدن کاش دادند و زچهارم در مقبرہ طیلی افتخار خان مرحوم عده آن مظلوم متصل بسیر که روح افتخار خان جدش مدفن گشت اللهم الحمد لله ببابا الصالحين سخنورے تاریخ شہادت عده الملك عتم عده تاریخ یافته آخر اعیان خانه اش بغير و ش آمد و ز تختخواه بسیاہ و ملازمانش رسید و پادشاه جواہر و آنکو اور اک بران عاشق پودہ رک یا قد سے افزود قیمت آن ارخانہ خود داده گرفت و برد و کار خانہ مذکور مال پچاہ شست کک روپی بلکہ افزو و بلو و حضورین سپاہ که گناہ کرنے ایک بلالے منت گشتہ بوند تعین ازان مثل عبد الجید خان وغیرہ بعد ہشت روز و کم و بیش ازان ایام بجیله ہارہاۓ یافہ بدرست وہا دسے علی خان و دیگر تعین کیان بعد بست و دور تو زادا شدن تختخواه دو سالہ ملازمان سنجات یافته بخانه اسے خود آمدند و حسپیل و جا گیر و الملك آن مرحوم خلیفہ دران بزرگم تعین درمان سینے پادشاه مان بختر خود داده پسرو محمد سحق خان بختم الدولہ نمود۔

ذکر سو ناخ سال شصتم از مایہ دوازدهم ہجرے سنبوی صلی اللہ علیہ و آله و سلم کہ مطابق است سال احمد

روز شنبہ نهم بیع الاول سنه مذکورہ نوروز شد و آخر یا ربیع یا اول ماه شعبان سال مذکور یکی خان بد امام دارالاشر دیوان خالصہ کے سفر و سفر عباد الجید خان شده بود و بمحبت الی پیوست بعد سوم بہرشش اپنے دکن بسیرہ اش خلعت نہ سے پارچہ ملتی غایت شد و بکیک پس که ارشد او کاش بود بالا نبند خدمت داد لاث غایت که دید و روز پنجم شنبہ

ذکر سویخ سال تصرفی کیم: احمد شاه ابیک معرفت

هفتادہم شبیان ذی الریاض میں محدث شش پارچہ عطا شد و روز پنجم بیت و چارم در کپڑے خالص شستہ خلیل
بنود و دوز چهار شبیه لمحہ شبیان آخر فزان در دنگر زداران فوت نمود و غرہ رمضان مدفن گردید و محدث مائیہ دنست
دا، دنگی گزداران پیسویور پر پس اور چاغر فزان مرحمت شد روز شنبہ بیت و سیتمیم ذی الحجه ناصر خان صوبہ دار کابل را که از
درست احمد شاه ابیا کے گرینہ آمدہ بود بعد ملازماست محدث شش پارچہ شمشیر و فیل پاسید انکہ چون نادر شاه مردہ ہبہ شاید
کابل را باشنا و اعانت را بنائی افغانستان جا سفر ساز درست شدہ

ذکر سویخ سال تصرفی و یکم از ماہ دوازدهم ہجری یعنی صدر علیہ والہ وسلم +

عده سویخ این سال و سو د احمد شاه ابیالی از رانی و واقعہ حملت محمد شاه بابری ہست احمد شاه ابیال در استبداد سال نذکور
وارد گشتہ ہنگامہ درود و خیگی عودا و جلوس احمد شاه بحقیقت مو و شنا بالغہ جادے الاد کے استبداد یافت نباہرین لمحہ
ذکورہ سخا شستہ خامہ و قائم گھارے گرد دنخی نہ کہ این احمد ابیا در اصل از رئیز ادہاے او لوسر افغان ابیا
دار جملہ عایاے دار الہلطنت سیرت ہست العبد قمر و غلبیہ شاہنشاہ زمان خود نادر شاه اقتدار مقید و اسیر ان پادشاہ کیہاں پیسہ
گردیدہ از جملہ علامان شاہ و العبد ازان سورہ الطاف اگر شستہ درسلک صحبت یا ولان شاہی سے مسلک گردید و آخر پر مجہ
مینگ بخشہ رسید چون نادر شاه از مردم معمدہ ایران و فرقہ اتر اک آنجا نباہت شمار عدادت جماعتہ نذکورہ با خود مطہرین بنود
جماعہ افغانہ و افواج توران را بعد مقصود و مغلوب فرمودن سورہ الطاف خلیل گردانید و اکثرے ازین جماعتہ راس اسالار شکر
خود مقرر کر دہ اقتدار عظیمی پایہ نہیں دیو بلکہ افغانہ رازیادہ از جماعتہ اتر اک توران تاب و تو ان دادہ منظور فطر اشناق و
عواطف داشت سجدے کے ک بعد مقتول شد لیش اکثرے از رو سکافرقة افغانہ دعویے سلطنت نمودہ مدتہا بیعنی ممالک ایران
تلطیف اشتہ ازان جملہ بود اور ادخان مالک سے ہنرا سوار کر دم اقتدار زد و آخر کیم خان نزدیک اپنے آبادا و شعلہ اقبال اور ا
فرونٹ نیدہ طارم سے کار خود ساخت احمد ابیال ہم ازان جملہ ہست اما او باغانت تلقی خان آختہ کہ نادر شاه ہم ازا و در دل جنم
می گرفت در انقلاب قتل نادر شاه نذکور از شکر گرینہ بعضی زہارے خزانہ طہا سپ جملہ اکر کے عبکرش می رفت در راہ متضرر
شد و بر سخے از الوس خود بھر سانیدہ صاحب سک و خطیبہ گردید و درود او بہندہ ہفت بار اتفاق افتاد و تبدیل سچ نثار افسرو مددہ
درین او اق بربان قلم سویخ رقم خواہ گذشت باباول درسلک ملازمان رکاب نادر شاہی سے او اخسن محسین دمائے بعد ایضاً
آمد و آغاز سال احمدے و محسین در رکاب ظفر ایضاً شمعا و دستخود

ذکر داعیہ احمد شاه ابیال معروف بُدرانی پیغمبر سنه و سنا و ورود او تا سر سنه و معاودت بکابل و قندھار تقدیرات ایزد منان و مہیا شدن اسباب طہت اول یعنی ملاقی میں آسمان

امداد ابیا لمنظور فطرت بیت نادر شاہی گردیدہ اوقات بابر و می گذرانید و سال تصرفی از ماہ دوازدهم ہجری ہجوم
صلح اقتدار علیہ وسلم از شاہنشاہ رخصت گرفتہ جانہ خود آمد عنہ العاودۃ بربارست آستانہ ملکیت آشیانہ امام الانس و کجن
ملحان ابوحسن علی بن موسی سے ارضا علیہ التحیۃ و الشمار آمدہ لعجہ تمددا ازان خباب قدسے سے کابے و داع ازان آستان
در ویشنہ شاہ صابر نام راوید کہ خیمه محترمے مثل مہماں در جواہر فاعض الا نوار بی پاک وہ پرسند و رفتہ استاد و پرسید

گر در بيش اين پھيمہ و پھيمہ باز سے مغلانه است او در جواب گفت که تو نے احمد ابد اسے گفت سب سے گفت اين نموده است که وقت هر من آن شام
سے غلطند و تو در ان زمان پا در شاه می شو سے احمد یک را از فقا لے خود در آنجا مدد گفت که طازم و روشنیں بود راه را چهار
ذکوره ناچر پاشد و هرگاه غلطند وقت و تاریخیں راضی بند ناید خود سچیست نادر شاه شافت چون نادر شاه گفته شد احمد مع قوم خود
رزان گر گر سچتہ مشهد مقدس صنوسر سید در بجا از فرقہ خود، اجراء سے خیمه پر سید او طاہر کرد که فلان وقت و تاریخ آن چیز علیم
احمد را صدق قول در روشنیں پطبیت وقت غلطند چشم، شدند نادر شاه طاہر گشتہ بدل گفت خود امیدوار گشت و تو خود را
فرابهم آورده محمد تلقی خان سیراز سے را که معروف باخته و نادر شاه ہم ازا در دل حساب بے برسمے داشت و در ایام مذکور در ان
نواف بود یا خود شفقت ساخت سبب لقب آختہ امکن نادر شاه وقتی برآ و غصہ شدہ خایہ او کشیده بود و لباعت مختار بعد القیاده تو
جیغه سلطنت بر سر زد و ز تحریمیں صوبہ کابل را که ناصر خان صوبہ در مسوبند کوره با خود نزد داشت و نادر شاه دیر محمد سعید نیز زر محالات
متعلقہ نور محمد خان لئی مرسلہ رکریا خان را بجا نجاست بر دھمہ متصرف گشتہ و هر دو کس را ہمراه گرفته بر سر افغان فلزه که از طرف
نادر شاه حاکم قند ہار بود ڈا ختنہ او را گشت و قند ہار را متصرف گشت و شاه صابر در روشنیں مذکور را نیز بساحت تمام ہمراه خود گشت
این پشاہ صابر نوہ است احال خور لعلیہ مشهور کاباستا او ہم در ویشه بود متفاہیہ جائیه تو رایہ القیاده احمد ابد اسے
ناصر خان را العبد گفتمن خر امن تکلیف صوبہ دارے۔ کابل بستور عین نادر شاه نمود و خدمت داده خصت فرمود و شروع کر امکن
بعد سید نکابل مبلغ پنج لکھ روپیہ عجایل لفربسته پنج سوار دارے ابتدائی ہمراه داد ناصر خان بقول نموده چون نکابل سید
از افغانہ آنجا طاہر کرد چون نباۓ کار آنجا عذر فرع و دغاست او اسے مبلغ مذکور خارج از مقدار خود طاہر نمودند ناصر خان
گفت کہ اگر نزد نے دمید چارہ باز خواستا رہ پست کنید گفته من خیکیم ناصر خان گفت کہ حادث نہ بُرنیت فسماۓ
غلاظ و شدرا د درین اور دندا ناصر خان سواران ابتدائی را برازند احمد شاه ابتدائی باستماع این خبر تبارک دوید افغانہ کابل
بانا صرفان بد عمد سے نموده کنارہ گرفتند ناصر خان ناچارا زکابل بپیش اور آمد و بعض در پا را مستحکم ساخت افغانہ کابل بعد ورو
ابتدائی با او پیوسته دلات بے تحریمیا در نمودند احمد شاه بپیش اور دوید ناصر خان مع ناموس متحصل اگشتہ بډافعہ پر و ہست
دران زمان شاه نواز خان پسز رکریا خان برادر خود یکی خان را از لاهور برد کرد و خود رضویہ لاهور و ملکان دم را ہست عال
زد بود ادینہ بیگ خان کہ شیطانی در صورت انسان بود و نظر براند اختن بنیاد دولت شاه نواز خان افتادہ باول گفت کہ شا
قططر فیضیہ نواز ده وزیر نمالک قمر الدین خان بہادر اید و سیکھی خان ہم داماد و ہم ہمسر و زادہ اوست و از دست شما گر سچتہ
محضور وزیر و پادشاه رفتہ البتہ وزیر در بڑیم کارے شما قصورے سخواہ کرد و سخواہ کرد لکن اشت کہ شما فارغ البال بوده چکرانی
کنید صلاح امک احمد ابد اسے کہ درینو لا دم از سلطنت میے زندما او در سازید کہ اور فاقہ شمار از معملاں و تائیدات آسمانے
خواہ شمرد شاه نواز خان را هر ارسلات با ابتدائی کشادہ فوشت که سلطنت از شادوزارت از ماباٹ ابتدائی کہ بہرگز گمان
این قسم امور نہ اشت سجدات ملک را کی نموده عین نمکم شخون گواہی رہ ساسے لشکر خود نوشتہ مصوب معتقد نے فساد
بعد ازان آدینہ بیگ خان نگی دیگر ریختہ لغير الدین خان وزیر نوشت کہ مرسشدزادہ مسلک خود سے پچھو دہن فدویان
اصفاس کے کند و با احمد ابد اسے را هر ارسلات کشادہ اگر از حصور نسلی او شان شود مارا ہم مجال التماس میرے تو اند شد
غیر الدین خان چاروں چار خطے تعلم خود در کمال شلی گناہت متصف امک از خاندان مانک احرا می گھسے نشده زنمار ک
چنین هزادہ نہ نہاید و چیز کہ داعیہ امیا اعانت افغانی نیا ول نموده اید باید کہ مرد که مذکور را زده تمام صد و پہنچ وستان

سفر نایم که هزار پنج صورت کابل و کشیر و تخته دلاهور و ملتان در محل آن فوج ششم خواهد بود و این جا ب راه بود و مهر دفت امیر از دهان
میزد و شاه نوازن از بزرگ و خط غالو سے خود وزیر الملک قمر الدین خان مفرغ و گشته عمد که بالا حیر شاه نموده بود نسائیان سپاهیان
و آدمیان سپاهیان از راه بد خواسته بودند و چون محمد طیپ و مشوره نایم همان نمودند ما صرخان که مستحسن گشته بود افغان ابدانی
از قتلان ذغالیان غلات بیکل فوج عاجز گشته باره و فرار دید گشته ناصر خان که بر جان شار سے بیچه التاس نمود که یک روز پایان
که تو اندر کرد شاه اش بدر ر دید بعد فاصله یک روز و د شب که بیشترانی تو اندر رسیدند ما صرخان بامداد دست از قلعه باده
بیچال تباہ قد مرد بادیه فارگز است و بخشش کیک روز و د شب خوب گشید و مقتول گشت زمامنی صرخان در دست ابده افتاد
ابدا سے پاس خاندان این ضیغه که نترز بر دست خان نوه علیه صرخان خان بود نموده مفرغ و مکرم گشیده است و آخر مرداد
ما صرخان بلاده پور رسیده و مسجد سے فرو و آمد شاه نواز خان خبر شنیده بدر که دیدنش که در مساعده نمود که همین جا باشدند تلاقی
بالبته لئے خواهیم نگلیید ما صرخان میول نکرده اهل هار وقت بحضور پادشاه نواز خان مرض گشته خاندان ناصر خان را
سپهراه برد و جمیع کار خانهای امارت از خیام و افراش و اینیال و لمبسوات و بادر پیه خانه و آبدار خانه و غیره هم بایئن شایسته
سر انجام داده مع پارک روسیه نقد برآمده ناصر خان فرستاد احمد ابدانی خاطه مستصرع ملکب ایفاسے احمد گناشیه از
پشاور برآمده شاه نواز خان فرستاد شاه نواز خان جواب صاف داد هر چند ابدانی در اخلاص و وفا ق زد از طرف شاه نواز
صدای خیار از نوازی شفاق و نزق برخاست شاه صابر که معتقد ایه ابدانی دیپرا و وسایق از متولینیں لاہور لو و تھا بلاده پور آمد
در خانه منطقه عبدال قدر فرو داده شاه نواز خان خبر او شنیده آدمیه بیک خان و راجه کوڑا میل را فرستاده هستعلام نمود او گفت که مرتعه
باشدنا هاشم اما حقوق این شهر که نشاد مولد من است و حقوق مردم این شهر و حکامش که با اینها برد، ام برگردان است
با برین نیمه گویم که بید عجیب سپیش خان و مالک مددوح و محبو بیت مرتعه شاه باشیع احمد ابدانی بر برند کسی گفت چه صاحب تسبیح ما از
چوب هست مرتعی اواز آهن گفت مرتعه هر دوار آهن هست اما اقبال او در عروج است اقبال شما با اقبال اور نخنے آید آدمیه بیکیان
شزاده نواز خان آمد و نقل احوال پرستان او کرد و او اور ایشانیت نموده بصر صورت مصالحة و آشتی دزگرفت و فقیر مذکور جوال بخشش
شد تا نظر نیمیش نگهدار داده ایضاً نیز ناچار از پیش و رفاقت نموده قاعده لاہور گردید شاه نواز خان با فوج بسیار وسیلان بی شمار
در کمال اقتدار بسیروں شهر متصل باید دست مسکر بساخته سوریا لما قائم کرد و کمال جرأت و حلاوت مستعد مباربه اشت
متصل رسیده و شکر آرا است شاه نواز خان از در دیش شاه کلکنی نام که در جنرد خلی داشت کسی را فرستاده هستعلام نمود که پایان
این خان چه خواهد بود او گفته فرستاد که امر و زیر شاد شوار است اگر خانگ نشو و بسرو از فرو اخضر شمار است هر قسم و هر گواه که بخواهید
بجنگید شاه نواز خان آدمیه بیک خان و کوڑا میل دیوان خود را فرستاده بسیار داران شکر مانعت کرد که امر و زر که بجز این
بیرون نزد اگر آنها نزد و را آردند از اندرون بسگردند افغانه باشد نمود و بجا طرح جمع به خیمه و خرگاه خود آسود تا وقت طعام رسیده بر دست خان
ز شسته طعام می خورد و داده اینه بیک خان دیگری سردار علوم شد که سواران ابدانی نمود اور شده لوند و دو صد سوار قزلباش ملازم سردار بسیار
ما خسته آنها بر گشته بعد ساخته سواران دیگر زیاده ترازوی یاده یارانیز شکر تریکارانه اندند بعد کیک ساعت سواران
از هر رسانیان بخششی آمد و عرض نمود که کمک ماید نمود شاه نواز خان متوجه شده پرسید خیر آور و پنه که بجان سواران قزلباش بار دیگری
خود را برگشاند و نهاده که دو هزار کس بودند برای همانها ماخته شده قزلباشان سر کار کرد و دستگش بوده افتتاب نیاوره و گریخته می خشقا

شکر پیاس نو کران سر کار توپ خانه سرمه او نه امالیان کرد و بیهودگر کس بوده اند در پیش از این مبارزه شور برخیز شدند
شاہ نواز خان فرمود که نامهم سواره شویم و آدمینه بیگ خان را گفت که بده بخت رسانیده اهل ایلان پا از سنگر برداشان
آنکه شکر قبول پر دیده اگذرا لسته رفت و لبڑه فر دیگر تباشان اے در پار استاد شاه نواز خان حکم تباکید فرستاد اند که از چاپه خود چنین
با ز استاد شاه نواز خان برقیل خود سوار استاده ببردم تا کیده نمودند اما آنکه شام شد ملکه سعیه از شب گذشت و ابد ایلان برخسته
بجای خود رفته اند آشوب کرد و کفر خاست و آدمینه بیگ خان روز روشن برگشته داخل شهر شد راه فرار کشاد یافته اکثر شه
راه خانه ای خود گرفتند و سر در پیش گذاشتند رفته شاه نواز خان برگشته بسر برده های خود را سیده خودست که از قبیل فرود
آید شوهر غمه کش که در خواصه حوضه فیل سوار بود میباشد نمود که در جهاد شهر قشتره باشد خنگید شاه نواز خان قبول نکرد و میگفت
این وقت در خیمه فرود می آیم و فرد ادارک امر و زیر خود نمایم ناصح بد بخت میباشد را از حد ببرد و نگذاشت که در خیمه های فرود و آید
رسان که قبیل سوار شاه نواز خان از در خیمه پامپتیر گذاشت مردم شکر حل بر فرار او نموده تورانیان نمک بحرام دست بغارت کشانه
در خیمه شاه نواز خان در آمد و اسباب رکاب بهم را غارت نمودند شاه نواز خان چیران قدرت کرد که اگر شهنه نازل دولتخانه خود گردید
سرداران لشکر بعض حاضر گشته بنا ایل ملاقات د مصالحه مسگذ اشتند که بخت ام شاه نواز خان احوال شاه صابر پرسید
او عرصه کرد که در قلعه های کارهای و از دهام فقیر را کشته شاه نواز خان برآشته نگ فرش برده شده بر سینه اوز دو گفت که احوال روا
ملاقات هم نمایند اچار کیش های اشرفی بر فقا ای احمد و صندوق خود را جواہر گران بهای عجیز خواهی سرایان داده لا علاج راه فرار
گرفت و بدوں غلبه خشم نکست بر لشکر اقتداء فتح و طفره نیسب ای گردید صحیح ابد ایلان در شهر در آمد و دیقده از هنوب غارت فرو
نگذاشتند آدمینه بیگ خان هم وقت شب مع اسباب با منه در فلت و شاه نواز خان از دست تورانیان ملازم خود از دینه کشیده
در راه بوزیر رسیده و زیر اداره البته جهان آباد مخصوص فرمود احمد ایل را لی العایین تیخیز یا سه ستوا که چون بجهر نمایند
و نفاق امر ای اینجا دستی پادشاه در رکاب پادشاه برای ایل المیعن شاهیده نموده برواق اسد تیخیز شاه جهان آبادگشت اشیده ایست
احد ای و سعین دمایل بعدالفت از بلده لا ہوش تیخیز خان آخته که سالار فوج قزلباش بود و روایت توجه کیوسه شاه جهان آباد او د
محمد شاه ادارک این جنگ نموده پسر خواهد شاه را با سار فوج ملازم سرکار شاه است و توپ خانه با وزیر الملک اعتماد الدول قرالدین خان
والب امسفورد خان بنادر صدر خنگ و راجه ایشیه سه سنگه سواته پسر راجه بجهه سنگ و دیگر راجه های ای صوبه اجیر از را شهور و غیره
با غوجه عظیم بدانه ای ما سوز نمود و تباریخ پیجید هم محروم ای ایل مکنیز ای و دیکیه دشعت بیک بجهر صدر خنگ و ذوالقدر خنگ و
غیر خنگ و معین الملک غیره پسران قرالدین خان وزیر و دیگر امراء نامدار را رسیعه از روز برآمد و بعلت ایل فتح پیچ شمول
خواهی فرموده حضرت نمودند و غیره گهشتر روز برآمده وزیر الملک اعتماد الدول قرالدین خان را پادشاه بیست خود فتح پیچ برسته
و مطرد با دله از سردار خود براورد و بر سردار وزیر گذرا شهنه بخنگ ابد ایل مخصوص ساخت و دو الفتا خنگ ساده ایل خان
را بعلت ای خدمت بخته گری سوم از انتقام عمدهه الملک سر افزایی داده باتاییت شاهزاده مقرر فرمود و بخت گیری
چارم از تغیر سادات خان محمد سحق خان و خطاب بجم الدول سر حست شد شاهزاده با افواج مذکور از شهر ند گذشت که ایل تورانیان
شلیخ بر مجرما پیش داده ر رسیده و پادشاه اید ایل با غوجه هم راسته خود که به چیز معتبر زیاده از شش هفت هزار سو ایندوی
از راه ملوو دیسانه بالا بالا و خل سرینه گردید و سینه دهم بیچ الالوی سنه مذکور شهر سرینه را تمازیح و پیر کرد و دست بیراق رود
اور اسقتوی ساخت شاهزاده خبر و صول اید ایل با پیش مرقوم شنیده عمان توجه ببرسی ای ایند و مقابله اید ایل

رسیده و بعدها به استمرار سپهستان که برآمدن از محله فوج و لایت خارج از معده و خود دیده شکر و مورچال که قلعه سفرست کرد لشکر خودی همراه
حضر خندق نموده عساکر فتوحه خود را در پیش از حصار گرفت و از پانزدهم بیان الاول تا بیست و هشت ماه مذکور آن شش قتال و دشتمان بود
وقد رسیده از اینجا به اینجا بعض اجنباس و بعض از راهیه باشند و توپها که از شکر و زیر و شاپزاده خوب مانده بودند بودند اینها که افتد
اور سرمه که خنگ با حصار و شکر میسر آمد که کوهها و بانها میزد و با وجود کفرت عظیم شکر سپهستان مخصوص قزلباش و افغان بودند بیشتر و می
شهر مردم اعتماد اداره وقت چاشت ناز در خیمه خود خواهد بود که کوکوکوب از شکر ابدال چون ایلش رسیده کار او نام خسته
در اینجا ایلش سنگ و غیره را جهادی که بیست بسیار بزرگ که از کوهها و بانها میزد و فرید است که هر قلعه ایلش پایی فرار در
پادشاهی رشته راه وطن خود گرفته صدر خنگ معین الملک اپر و زیر مع شاپزاده با وجود دور خشک بزرگ مذکور پادشاهی
نموده جنگها را مرا دانه نمودند و روز یکم بیست و هشت ماه بود احمد شاه ایلش با بیعت خود از دو حام نموده بیهوده مورچال و زیر
بیوش آورده معین الملک پاسی ثبات افسرده داده دلاو سے و بنا رسیده داد و جالش خان و اکثر سرداران تو راینه سپاس
حقوق دیمیونیه جان شارس نمودند و صردم بسیار سے از شکریان وزیر طهمه شمشیر نهنگان خوشخواه ریکارڈیندند و صدر بات
خنگ نیایر تعالی شاپزاده با معین الملک بر قیاس احمد شاه هم بیست کرد و قریب بود که حشمت خشم نمیشیه باخواج سپهستان
صدر خنگ بشایده این مال فوجیه بیک شاپزاده فرستاده خود حمی منعلیه را پیاده پاساخت و رهکله های طبلو سے و خبر را
و بانها را خنگ را پیش از اخنه در میان معین الملک و ایلش را شامل آمد و خنگ عظیم در پوت چون ون ایلش را صدم خنگ
معین الملک از دست بهادران تو راینه دهرهایان شاپزاده کشیده بود که ناگران صدر خنگ خ فوج گران با ازولع تو سخانه
و بان اتش باران بر سر آنها رسید و سهین ضمیم اتش بارابه پاسنیه بان که بیست ایلش در سپهستان آمد و هر راه فوج از دشیز
در گرفت و هزاران باک خود نیز بر شکرش منتشر گشت و تیخیر قیامت برآمیخت و اکثر هر راینه ایلش را بر خاک سیدان خسته سر
و پیکر ریخت انتظام فوجیش ارجام پاشیده شکست بر شکرش افتاده اچار پشت بسیار که از زار داده راه او بار پیش گرفت و فتح خنگ
نفیب اولیا سے دولت پادشاه سپهستان کردید اما شاه در اس فرستقیه خان آخنه پایدار بیان نموده مقایل فوج سپهستان شامقاوم
ماند و هنگام شب بعض پیغامها که بالفعل فقیر متذکر آن نیت صدر خنگ و ادله صحیح جوییل نواخت و اعلام مراجعت بیوی
کامل و قندیل هار برافراخت محمد شاه با استطاع خبر طفره جان فشای اعتماد اداره و ترویات نمایان صدر خنگ و معین الملک و نشان
اعتماد اداره شادمان گردیده در میان حیات خود که شروع بیماریش بود که صوبه دارکه لاهور و لمان بمعین الملک بخشیده صدر خنگ را
مع شاپزاده در جمیع امراء متینین طلب حضور نمود شاپزاده معین الملک را از طرف پدر خود حملت و اسناد میرسله داده بطریت
لا پور خصص ساخت و خود من صدر خنگ بسیار شاچهان آباد اعلام معاودت برافراخت چون مرض محمد شاه میدم شد
نمی یافت و آثار روی طلاقه هر کشته مرگ خود مشایده می نمود شفته های طلب بریکه بمنه صدر خنگ و پس خود متینه استاد اینها
با استعمال عازم استانه جاه و جلال بودند که ناگاهه متصل فرنواح پاسنیه پت خبر حملت محمد شاه قرع باب اسلحه اینها گردید و محمد شاه
لست و هفتم ربیع الآخر شروع سال سی و یکم جلوس خود که مطابق است با سال احمد که دستین و مائده بعد از اتفاق حملت نموده
اما پیشویه جاوید خان و سحق خان و غیره مارکان حاضر مسلط است و ملکه زماسته از مردن او مستور و حشود روزه لاش و هم مثل حجد
عدهه الملک سمعتی از حدیث شریعت که اندیشیدن تدان از دفن محروم ماند بعد تحقیق پیرو تقدیم مراسم تغزیت که شاپزاده در مرگ پد
نخنے لعل آورده انزواخ یافت صدر خنگ برای شاپزاده چتر را از ایستاده در ساعت این خبر بررسیش بگردانیده و تصدیت

سلطنت نواده ہمچنان فضلت داتبال و رسواد دار الحلال ف شاه جہان آباد رسید و احمدشا، غرہ جادے الا و سفر روز شنبه سال
ذکور در باغ شالدار مسٹر ہمچنان جمیع ارکان دولت و اعیان حملکت سریر آر اسٹی سلطنت نہند وستان گردین گردین
العبد تربیت و صول شاہزادہ پیشل برآورده و جمیع امر کما فرضیات منودہ در فرا شاه نظر امپالدین متصل تقریباً در شکر کرد.
حین عیات براینے خود تجویز نموده تبریز آرامست بود و نفس گردند احمدشا و هفتم جامے الا در کے از باغ شالدار بار بسواره
قحط روایان بعد فرورد و ساعت از روز یکشنبه و هتل قلعه شاہ جہان آباد مشد و روز جمعه دوازده میں بجود جام خلیلی نیام خود پیشید
و روز جمعه سوم جادے الا اخسر امر کھنچنے خان هر جوم و روز چشمینه شانز دهم ماہ ذکور مرید خان هر جوم بر جست اکنی و اصل شد و زین یام
نقیر گرفتار انکار و تشویشات نہار سانچہ شمشیر خان فوکشہ شدن ہیبت خنگ که در نواح خانه پور شنید و برابر خبار بہ نثار
رسیده از انجام از مخدومت والدگشت و بعصبیه بر سیلے که دار الحکومت آن هر جوم و آن خباب از طرف خان فیروز خنگ خلف آنست
حاکم جمیع پرکنہ ہے چکلند کورہ و بیاؤن و شاه جہان پور وغیرہ بود رسیده اوقات شنی گذرانید ناگمان حادثہ غصیب در انجام
روی داده رستگار سے ازان بلیه پیسرا کرد و ذکر شش از سکور آئیده طور حیے یاد بھے پڑ میں پڑ میں پڑ میں پڑ میں

**ذکر گر سختن علی محمد خان روہیله از سرمند و رسیدن به بر سیلے و نک بحرایے سپاہ
والدر جوم و رستگار سے ازان بلاسے ناگمان بو فادار سے وجو امن و قطب الدین محمد خان**

والد منفور خپاچہ ذکور شد حاکم سکندرہ بپاس عنايات صفت خنگ بود که سندہ مرخص گشته لعلیم آباد رسید و بلازست خیا
والدہ معظہ و اعتماد خال و دیگر تراستیان خان نوادہ ہمابت خنگ قاصہ ہیبت خنگ خوشند و بادختر خال خود که منسوب
بود کتحداً اگشت و در خنگ صطفی خان رفیق بزرگان بوده حسی المقد و رخدست گزاریا بتدیم رسایند و والدر جوم را با منفرد خنگ
بعد سارے صحبت ناجا ق گشته از کارچکل سکندرہ هستفا نمود چون پادشاه نفرت پناہ محمدشا تبریزیب صفت خنگ و خلیل
نواح مراد آباد دسینیل و بر سیلے وغیرہ را از دست سعی محمد روہیله انتزاع نموده او را مغلوب وحوالہ اعتماد الدولہ چاچنہ گذشت
فرمود و آن ہماک در جا گیر و المغاےے ہر کسے که بود پست شان آمده در حق و فتن اسخا اتحاد شدند محالات بر سیلے وغیره
که جاگیر اصفت جاہ بود و از دست نیا بر تکب روہیله رسید و بست آسخا خاطر خواه خان فیروز خنگ ہیں پور آصف جاہ صاحب پیش
حالات ذکور میسر نی شد نیابر انتظام آسخا کہ با وجود در حقن علی محمد خان سبہ نہد بزرگان افغانہ در انجام موجود دریث ہے خود
دو ایسیده زمین دار آسخا مسندہ بودند و از عمدہ نہدو بست آسخا ہر کسے را برآمد ن مسند رپو دوالدر جوم را فیروز خنگ برائی حکوم
آسخا تجویز نموده بر فاقحت خود خو است و خاصان خود فرستاده ایشان را طلب داشت و بکار بر سیلے و سبقتہ محال تو ایع آن بگزیده
اسباب مناسب ہمراہ دادو والدر جوم بعد ورود در انجار فقاے و ملازم بسیار فراهم آوز و دو در انتظام آسخا کوشیده سخرست
بعد القیاد اکثر افغانستہ آسخا امشیل سردار گانجیا کن بر سیلے و میکل خان ایک تلو و پیر احمد که روہیل ازا ولاد شیخ عبدال قادر گیلہ از
پیز را وہ افغانہ بود ملازم خود ساخته و این پیز احمد و بایک بزرار و سبقتہ کس ملازم بود و دیگر پیر دوسردار ذکور نیز قریب بموہر
پیسرا ہرا وہ ہمشتہ دران وقت قطب الدین محمد خان بہادر پیر بوزرا و فرید الدین خان از احنا و علیمیه احمد خان که حاکم مراد آباد
علی محمد خان اول ملازم سرکار اسش بود تلو اچھت سکونت نہیں جا دالدر جوم منازع است آنماز نہاد اما خزانہ در حقا کم داشت والد
مو اخط دلیلیز گفتہ نصیحت نمود سو دسے نہ بخشید لبڑ ورت قاصد تنیہ ارشد رخانے جدید قطب الدین محمد خان بھادر

با ذرا کم خنگی حاکم از توکنار و گرفته مسهد و سکه از خدمت کارهای از زیاده از بست و سکه کس نموده اند با او ماندند ناچار تعجب و چشت
تحصیل حشمت و الدرسیده قلمرو را فروگشت و برای ای دریافت مکان لورش گردید و قلمرو گردید و قطب الدین محمد خان که بریند ورق
و تفنگ انگلخی خود کمال اعتماد داشت و فی الحقيقة همان بود که فی نیذاشت گماشته گلخانه تفنگ او شناز را خطأ نکرد و پل و گلخانه
نموده او و برا بریند و قهاره دیگران بود و بعض همراهیانش هم کرد که وقت گردگرد ویدن حصار و الدرانشان ساخته خواهند
خود و فعالیت چند کرد و تفنگ اندانه سایه نموده برا خطا کارده گماشته است و بستون خاره دیگر گماشته تقبیه آن و گماشته بجا می دیگر
خورد در غضب شده نموده قوت را از دست خود بر زمین زد و الد باز پیغام ملاقات داشتی فرستاده و لاله تبر افاقت نمود و جان
قطب الدین محمد خان همایت شجاعت و جرات داشت و اعیان ملاقات نباشد خدیعه نموده قبول نمود و فقاده آن شده از عذر قابل
کار و الد با تمام رساندن فقا سے شیراز نیز زین کار شرک کرد و دیگر روسای عجم عمو سعید علیه خان برا در چاره
والد مرحوم بنا بط این دیار در حفظ جان و آبرو و آنکه مع پیراچ آئینه و ملاقات نایند صاف این گشتند آورند چون از قلعه برآمد و در
خیمه عمو سے مرقوم فرد آمدند تا بعد اطلاع بمقابلات والد آئینه والد آن روز باین عجلت ملاقات پاچان مصاحب جرات غیرت
کرد و خشنگ کیش بود مناسب ندانسته خذ رخواست که امر وزیر امانت مابوده و در خانه برا در رأسوده فردا ملاقات فرمائید و پون
این خبر قطب الدین محمد خان رسیده کمان خدیعه نموده با آنکه زیاده از دو دو زاده کس از رفقا باخود نموده داشت و در حیث کشیر می
از بیگانگان که عبارت از پیر احمد و اغا غنمه دیگر اند شسته بود مطلع قاتر رسیده برا شفت و گفت که شاهزادم رسیش هر روان دارید
یا سکه سرزناک پیغام دهد بود و گذیدم دهن با من عهد و جان نموده اور ده اید عمو سکه کور و حضرات زبان بعد رخواست
و اظهار صداقت و عدد و ایفا سے عده نموده معاذیر و پندری در گمال توافق و فروتنه نمودند زین بایله باشند غشود و
بعد ازان خوانهای طعام مرسله والد بانایت تکلف دیگرها مهای داشتی امکیز رسیده تسلیم نهواری خان مرقوم نمود
چون طعام خود و بحث احتکاط در گرفت و از طرف والد متواتر بدهایا و شحال فیض قطب الدین محمد خان در دل از داعنه
خود منصرف گشت و روز دیگر که موعد ملاقات بود و الد مجلس آرایه شاهزاده شاهزاده شاهزاده خان مرقوم مع رفقاء خود با اتفاق
عمو سے فقیر پیر احمد و دیگر روسای افاغنه تشریف از زانی داشت والد بکمال توافق نموده بمناسبت با خود برآمد
و بار مقام اوشان نیز حسب الشعاعان عامل مقدار بعمل آور دخان مرقوم داعیه هم خود را اطمینان کرد و اینها
شماره ملاقات وقت درود و مخواضه ماذن از گوشه نموده من که گماشته خلا کرده محول بریزی رکه دستگیر و محقق رسیده دست شهادت
دل نبده گردیده ولنوع قصیده مصقر مستتر گشت والد خندیم و بیش از شیش شهادت مندوں و شفیه تخلیف رفاقت خود نمود خان که قوم
لشکر و لشکر خاطر خواهیش بود قبول فرمود و عداوت و افتراق ایجاد نمایند و تهاق گرایید.

ذکر بجهتی با پیر احمد روہیلہ و جنگیهند او با والد طهور یا اقتتن شجاعت و جوانخواهی قطب الدین محمد خان و شکست خود پیر احمد

پیر احمد را کسر دار عده اش کرد مطلع افاغنه باعتبار پیر زادگی بود از احتکای بقدر قطب الدین محمد خان بهادر خارف اختر
و حسد در دل پر کنیه او که از سابق نباشد سبابه نفت نمی بیهی با خان مرقوم داشت خلیدن گرفت چه قطب الدین محمد خان دشنج
سوز الدین خان که بالفعل در لکنون موجود و از روسای قصبه ذکور است و ذکر چون مرد سے پا سے از غیر قریب آمده خانه

خود بخوبی شیع سنت از درنام اور بیان افزایند خالوادہ اینها از جملہ مستوصبان بلکہ بیضوان ہے اہل الہیت نہیں بلکہ علماء و دو قطب الدین محمد خاں صاحبزادہ آن دیار بو دل بیب تقرب وال درج مصالات کشک ازین سبب زیادہ تر پیرزادوں کو تشریف گردید و تارک زفاقت والد و تا صدقتنہ انگیز رشد و افاغنا اطراف کو اکثر رفایا و بعض ذکر صفات پیشہ بودہ انداشتال فرمان اور اسحادت شمرده برس او گرداند والد ناچار پیدا فوج و گوشمال او برآمد قطب الدین محمد خاں مقید تر بھیش گردید و پیش خبر ام عساکر بود و نہ کام مقابلہ سپر احمد فوج را دو حصہ کر دے کیم حصہ را پاہداران آزمودہ مقابل قطب الدین محمد خاں کو داشت و خود مع معتمدان و رئیاہ خراباہا سے دھیکر دران میدان دور بعض زمین آنجام زارع نیکر بود و در کمین الہستاد قطب الیکیخان شمع ہر اہمیان پیادہ پاگشتہ و سبب و قہا و دست گرفتہ درسیان فوج مقابل درآمد و داد مرد سے او مرد استگه وادوہ و مقام شمشیر سند و ق سے زد سیکونید کہ درین کا زار سکے رائشانہ خود ساختہ سبب و ق سرینہ گذہ ہشتہ ہست کہ دیگر سے شمشیر کشیدہ از پلو زسید و بانگ زد کہ قطب الدین محمد خاں ازین مگیر خاں بہادرت نہ سابق لگذہ اشتبہین رائشانہ ساخت و گفت مگر و زمر دا لگنہ با من پوسٹیا رسے جنگیہ ہو دشمنان رابر خاک خون علھانیدہ صنوف مقابل راشکافت و مخالفان را از پیش رو برداشتہ شکست فاحش داد چون درکت تازہ نیک دو ترشدہ بو دیزرا و دع معتمدان خود کو در کمین الہستاد بود والد پا معدود و دکنہا دیدہ ناگماں نمایاں گشت و سپاک خود راعنان داد اکثر ہر اہمیان والد مرحوم را پاسے ثبات لغزیدہ عار فرار اختیار آمد و حالدار فرمحمیت و جلد اوت پا از حوضہ فیل سوار سے بیرون کر دے داعیہ جنتن بزرین میدان فرمود پس قطب الدین محمد خاں کہ درین دون تکلیف و ہمراہ والد بیریک عمار سے نباہ پاس خاطر پیش سوار بود والد را از جلد سے مانعت نہ رہ معمرو من داشت کہ تمازندہ باشم خاوند ان رائیں جبارت نہیں بادی بعضی از رفتارے او واقر باسے والد مخلصاً آن حباب و منشیان رکاب پا از اسپہا فزو دادہ با دشمنان در آدمیتیہ و برس بچدیگر ریختہ خون اعداد را با خاک بھر کر آتینیتند خیر و سر سے دشمنان اندک کے فروشنا ما سپر احمد رو سیلہ ہمان قسم در سماحت دابر امام بود درین صحن قطب الدین محمد خاں خبر یافہ متوجه این طرف شد دیزرا و دیر کمک او چون مستخر گشت و ضرب وست بہادران حصر انگلن رکاب والد ہم خوردہ بود تا ب مقاومت نیاروہ خاک سر گشت و نیم نمرت ایزد سے ببر پیچم علم والد فرید مفعح و فیر و زسے اختصاص یافت بعد چند سے باز آن مدبر شور شے نزدہ گوشمال یافت و جمیع افاغنا سر حساب گشتہ بھریکے بسراخ را وہ خود خزیدہ والد ملکہ الدین محمد خاں در تھا بپرا دران واقر بیکام و آرام می گذرانید تا انکہ درین سال احمد سے دستین و ماہ بعد الالف هفتیہ لشوق تقبیل قدم والد قیل از سنوح و آنکہ شمشیر خانی دع شرہ اخیر محروم از عظیم آباد کو چیدہ او اخ رصفیا اوائل بیچ الاول ببریکے سپید و شرف اندوز سعادت قد سبوس گشت درین ایام تاہزادہ حبیب الامر بر بال تعالی و زیر و صدر رجیک چناچہ گذشت بچنگ احمد ابیا سے رفتہ لفڑ یافت و علی محمد خاں روہیلہ از سر سند کہ با مرد و زیر حاکم انجا بود فرصت یافته مع سے چل ہزار لفڑ افغان و روہیلہ از راہ سواریں پور بوریہ و کنپوڑہ عبور جنما نودہ عاز مصلحتہ مراد آباد و پریلے وغیرہ مک قدم خود گردید و مراد آباد وغیرہ و اس خفر کر ده دفعہ باران خود نہ نیڈہ عبور لگانہ نزد فوج ملازم والد کے اکثر افاغنا سکنے آخوا اقارب علی محمد خاں نیا بر سلطت کہ بایک داشت بوند خبر قرب موک اوسینہ بکی بارے کے برگردید و سیوت اقامات والد رکمہ ور قلمہ برسیلے بود بہانہ گرفتن تھراہ مخصوص نزد و داعیہ نک بجز اسے صور کر دکر قطب الدین محمد خاں بادو سه صد کسری معدود دے از رفتارے دیرینہ والد ک سند و دستیان زیان شاہ جان آباد و بیجنے از اقارب بودہ اندز فیق مانند چون علی محمد خاں بدہ کروہے بیلی رسید